

# مناظرات تاریخی
# امام رضا (ع)
## با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر



مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر/ مکارم شیرازی، ناصر، 1305.

وضعیت ویراست: ویراست2؟.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، انتشارات، 1388.

مشخصات ظاهری: 100 ص.

شابک: 10000 ریال: 978-964-971-334-2

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص.98-100؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203ق. -- مناظره ها

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: BP47/35/م7م8 1388

رده بندی دیویی: 297/957

شماره کتابشناسی ملی: 1873703

ص: 1

# مقدمة

بسم الله الرحمن الرحیم

شک نیست زندگی امام علی بن موسی الرضا (ع) ابعاد مختلفی دارد که یکی از ابعاد مهم آن بعد فرهنگی و علمی و پاسداری از حریم عقاید اسلامی در برابر امواج سهمگین حملات مکتب ها و فرق مختلف به اصول و فروع اسلام در شرایط خاص عصر آن حضرت است.

بررسی این بعد علمی که از بعد ولایت الهیه ی آن امام (ع) نشأت می گیرد در شرایطی که امروز در آن زندگی می کنیم بسیار سازنده و راهگشا است، و حاوی رهنمودهای دقیق و ظریفی در برخورد با مکتب ها و مذاهب مختلف است.

هدف این است در این نوشتار این بعد زندگی امام (ع) را مورد بررسی دقیق قرار دهیم و برای پی بردن به اهمیت این بخش از تاریخ درخشان زندگی امام (ع) باید قبل از هر چیز امور زیر را مورد توجه قرار دهیم:

1 - بافت حکومت بنی عباس و کیفیت موضعگیریهای آنها در برابر ائمه ی اهل بیت (ع).

2 - شرایط خاص فرهنگی و سیاسی حاکم بر جامعه ی اسلامی در آن

روز مخصوصا از نظر هجوم افکار بیگانگان و طوفانهای سخت فکری و عقیدتی و جریان هایی که برای دگرگون ساختن انقلاب اسلامی و کشاندن آن به موضع انفعالی و تبدیل دستگاه خلافت به یک دستگاه سلطنت مستبد و بی رحم به کار افتاده بود.

3 - انگیزه های مأمون برای تشکیل جلسات مناظره با امام (ع).

بافت حکومت بنی عباس

گرچه بنی امیه به نام اسلام و خلافت پیامبر (ص) و خونخواهی عثمان و امثال این عناوین روی کار آمدند اما همین که پایه های حکومت آنها مستحکم شد یک باره نقاب ها را از چهره کنار زدند، و به حکم کینه ی شدیدی که از اسلام داشتند حکومتی مستبد و خودکامه تشکیل دادند، و به انتقامجویی حتی از پیامبر اسلام (ص) و خاندان او پرداختند (1) فراموش



---

1- 1. هنگامی که عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان بر عثمان وارد شد و خطاب به او گفت: اگر کسی غیر از بنی امیه این جا نیست رازی را با تو بگویم و سپس گفت: «ای گروه بنی امیه ! هنگامی که خلافت به تیم و عدی رسید من در آن طمع داشتم و اکنون که نصیب شما شده، آن را مانند توپ بازی به چنگ گیرید و برای اولاد خود موروثی نمایید، و ارکان آن را بنی امیه قرار دهید، قسم به آنچه که ابوسفیان به آن قسم می خورد [بتهای ایام جاهلیت] بهشت و دوزخی در کار نیست !» (الاغانی، ج 6، ص 99، طبع مصر؛ النزاع و التخاصم مقریزی، ص 20؛ امام علی بن ابیطالب (ع)، عبدالفتاح عبد المقصود، ترجمه ی فارسی، ج 2، ص 249). عبدالفتاح عبد المقصود نویسنده ی معروف مصری بعد از نقل سخن ابوسفیان در مجلس عثمان می نویسد: «در تأیید سخن این پیر فرتوت بانگ احسنت از حاضرین برخاست و این سخن راز درونی و این شادی و آرزوی قدیمی امویان بود) ! وی اضافه می کند: ابوسفیان بعد از این ماجرا کنار قبر حمزه سیدالشهدا آمده و با لگد بر قبر او کوبید و گفت: «حمزه ! مسأله ای که دیروز بر سر آن با ما جنگ داشتی امروز به دست ماست و ما از «تیم» و «عدی» به آن سزاوارتر بودیم» (ابن ابی الحدید، ج 4، ص 54؛ الغدیر، ج 1 ص 83؛ الامام علی، جرج جرداق، ج 4، ص 772؛ امام علی بن ابیطالب (ع)، عبدالفتاح عبد المقصود، ج 2، ص 253).

نکنیم که معروفترین چهره ی این دودمان ابوسفیان، همان کسی بود که در تمام میدانها در برابر پیامبر اسلام (ص) در صف مشرکان قرار داشت و با پیروز شدن انقلاب اسلامی تمام امتیازات ظالمانه ای را که در جامعه ی جاهلی به دست آورده بود از کف داد (1) بنابراین جای تعجب نیست که دودمان او از اسلام انتقام بگیرد.

ویژگی حکومت جبار بنی امیه را می توان در چند امر زیر خلاصه کرد:

1 - از میان بردن ارزشهای اسلامی (زهد، تقوا، وارستگی علم و فضیلت، پیشگام بودن در اسلام و ایمان و مانند اینها).

2 - احیای سنتهای جاهلی و روی آوردن به تجملات پر هزینه ی سلاطین ساسانی و فرعونها و قیصر ها مانند ساختن کاخهای پر زرق و برق (2) و



---

1- 2. دکتر حسن ابراهیم حسن نویسنده ی معروف مصری، در کتاب خود از پرفسور نیکلسن نقل می کند که او می گوید: مسلمانان غلبه ی بنی امیه را که معاویه در رأس آنها قرار داشت به منزله ی غلبه ی دسته ی اشراف می دانستند اینها اشراف بت پرست بودند که با پیامبر و یاران او به سختی مبارزه می کردند، و پیامبر با آنها جنگ کرد تا اساس اشرافیت بت پرستی را از میان برداشت و دین اسلام را رواج داد (تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 308).

2- 3. جرج جرداق می نویسد: بارزترین نمونه ی امویین برای نشان دادن صفات و روحیه ی بنی امیه، معاویه بن ابی سفیان است ما وقتی که درباره ی او دقت کنیم می بینیم که او از اخلاق اسلامی فاصله ی بسیار داشت لباس ابریشمی می پوشید و در ظرف طلا و نقره غذا می خورد و هنگامی که ابو دردا به او می گوید از رسول خدا (ص) شنیدم کسی که در ظرف طلا و نقره غذا بخورد، شکم او را از آتش جهنم پر می کنند، در پاسخ بدون هیچ ملاحظه ای می گوید: اما من اشکالی دراین کار نمی بینم! (الامام علی، جرج جرداق، ج 6/4، ص 775).

هرگونه اسراف و تبذیر (1).

3 - پنجه افکندن بر بیت المال مسلمین و صرف آن در مصارفی که تنها پایه های حکومت آنها را تقویت می کرد و نه تنها سودی به حال جامعه ی اسلامی نداشت بلکه شلاقی بود بر دوش مستمندان، و همچنین بخشیدن ارقام بزرگی به دار و دسته ی فاسد و تبه کارشان و محروم ساختن مستحقان واقعی بیت المال.

4 - مسلط ساختن جمعی از اوباش و افراد بی ایمان و بی تقوا بر سر



---

1- 4. معاویه بنیانگذار رژیم اموی خلافت اسلامی را تبدیل به سلطنت موروثی به سبک پادشاهان ایران و روم کرده بود. پرفسور استاسیلاس کویارد فرانسوی می گوید: معاویه کاخ باعظمتی در شهر دمشق برافراشت و تخت خلافت را در تالار آن برای جلوس خود گذاشت و به رسم شهریاران بیگانه دربانان و سرای دارانی درآن جا بر گماشت، و هنگامی که بیرون می رفت یک دسته پاسبان مخصوص (اسکورت) گردا گردش را گرفته برای نگاهداری وی به دنبالش می رفتند، معاویه پسرش یزید را جانشین تاج و تخت خود نمود. (سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام، ترجمه ی فارسی، ص 19 - 18). خلفای اموی تجمل پرستی و اسراف در بیت المال را جزء برنامه ی خود قرار داده بودند، کارگزاران و مأموران آنها نیز همین رویه را داشتند و این روش در تمام شؤون دولت، در میان کارکنان معمول شده بود. ابن خلدون می نویسد: حجاج بن یوسف برای آن که ختنه سوران باشکوه برای پسرش برپا کند از ایرانیان درباره ی بزرگترین جشن هایی که دیده بودند پرسش می کرد، و آنان از مراسم جشنهای پرخرج و پرتجمل که دیده بودند برای او تعریف کردند، او هم به تقلید آنها چنان جشن باشکوهی برپا داشت! (مقدمه ی ابن خلدون، ج 2، ص 240).

مردم، و عقب زدن چهره های پاک و باتقوا از صحنه ی اجتماع، و خانه نشین کردن صحابه و یاران پیامبر (ص) (1).

5 - اختناق و فساد و ظلم بی حساب و مبارزه بی رحمانه با هر چیز و هر کس که در مسیر خودکامگی های آنها قرار می گرفت (2).

ص: 6

---

1- 5. در عصر خلیفه ی سوم عمار را آن قدر زدند که غش کرد و ابوذر را به شام و ربذه تبعید کردند و اشتر و صعصعه رابه شام و یمن تبعید کردند و بعدا در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس کار بالا گرفت. معاویه حجر بن عدی و عمر بن الحمق را کشت و دستور داد که هرکه شیعه ی علی است، اگر لعن علی (ع) نکند باید کشته شود (النصائح الکافیه، از ص 71 تا 82 و 89 و 91 و 122 و 123، و ابن ابی الحدید، ج 3، ص 17 - 14، و مروج الذهب، ج 3، ص 69، و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 194 - 187).
2- 6. در دو حکومت وحشت انگیز اموی که نزدیک هفتاد سال طول کشید جنایات و مظالم اموی ها به حدی است که اگر به تفصیل بیان گردد مثل معروف مثنوی هفتاد من کاغذ می شود از قساوت و خشونت امویان داستانهای بسیار شگفت انگیز در تاریخ آورده اند که حکایت ذیل نمونه ای از آنهاست می نویسند: مردم اصفهان چند سال نتوانستند خراج مقرر را بپردازند، حجاج، عربی بدوی را به ولایت آن جا بر گماشت، و از او خواست که خراج اصفهان را جمع آوری کند، اعرابی چون به اصفهان رفت چند کس را ضامن گرفت و ده ماه به آنها مهلت داد چون در موعد مقرر خراج را نپرداختند. آنها را که ضامن بودند بازداشت و خراج را مطالبه کرد آنها باز اظهار عدم توانایی نمودند اعرابی سوگند یاد کرد که اگر خراج را نیاورند آنان را گردن خواهم زد یکی از آنها پیش او رفت و دستور داد تا گردنش را بزنند و بر آن نوشتند، فلان بن فلان بدهی خود را دادی ! پس فرمان داد تا آن سر را در کیسه ای نهادند و بر آن مهر زد، دومی را نیز چنین کرد مردم ناچار از هر طریقی که بود خراجی را که بر عهده داشتند جمع کردند و ادا نمودند (مروج الذهب مسعودی، ج 3، ص 180، طبع قاهره). درباره ی حجاج بن یوسف که یکی از دژخیمان رژیم منفور اموی بود، و استیلای او بر مردم به منزله ی تازیانه ی عقوبت و شکنجه تعبیر می شد از دوران حکومت او داستانهای هولناک نقل کرده اند که مایه ی نفرت هر انسانی است مؤلف تجارب السلف می گوید: در زندان او چند هزار کس از قاریان قرآن و فقها و بزرگان محبوس بودند و گفته بود تا به آنان آب آمیخته با

نمک و آهک می دادند! (تجارب السلف). از رسوائی بزرگ امویان خشونت و قساوتی بود که درباره زید بن علی و فرزندش یحیی بن زید نشان داند جنازه ی زید را از قبر بیرون کشیدند، سرش را جدا کردند، ابتدا به دمشق و از آنجا به مکه و مدینه بردند، بدنش را به دار آویختند و سه سال همچنان بر سر دار بود! پس از آن پایین آوردند و آتش زدند، و خاکستر او را در فرات ریختند! (مروج الذهب، ج 3، ص 219 - 217؛ یعقوبی ج 3، ص 66).

سرانجام مردم مسلمان از این وضع به تنگ آمدند و قیامها پشت سر هم شروع شد و غالب این قیامهای خونین مخصوصا از داستان طف و وقایع کربلا الهام می گرفت، و آنها نیز با قساوت و خشونت بی نظیری به سرکوب این قیامها برخاستند تا این که سرانجام با قیام ایرانیان و رزمندگان شجاع خراسان به سرکردگی ابومسلم این شجره خبیثه به مصداق «اجتثت من فوق الارض مالها من قرار» ریشه کن شد و به زباله دانی تاریخ افتاد.

نوبت به بنی عباس رسید آنها از این فرصت بسیار مناسب سیاسی و اجتماعی به نام اهل بیت پیامبر (ص) و به عنوان عباس عموی رسول خدا (ص) و با استفاده از شعار «الرضا لآل محمد» که شعار ثابت و قطعی انقلابهای اسلامی و مردمی بر ضد بنی امیه بود روی کار آمدند (1) مردم مسلمان گمان می کردند که چون آنها به راستی نسبتی به پیامبر (ص) دارند می خواهند آیین و سنت او را زنده کنند و مرهمی بر زخمهای جانکاه دوران بنی امیه بگذارند.

اما بنی عباس نیز به سرعت نقاب ها را کنار زدند، و به هنگامی که جای پای خود را محکم دیدند همان حکومت خودکامه و استبدادی و خفقان بار بنی امیه را تکرار کردند، و بسیاری از جنایت های آنها از بنی امیه نیز پیشی



---

1- 7. تاریخ التمدن الاسلامی، ج 1، ص 125.

گرفت (1).

زندانها در زمان آنها گسترش عجیبی پیدا کرد، در بغداد زندانها و شکنجه گاه های هولناکی تأسیس شد (2) مخصوصا کشتار بی رحمانه از آل

ص: 8

---

1- 8. ستمی را که بنی عباس کردند هرگز بنی امیه نکردند یکی از شعرا می گوید: و الله ما فعلت امیه فیهم معشار ما فعلت بنوالعباس! به خدا سوگند که بنی امیه یک دهم ستمی را که بنی عباس به «علویان» کردند روا نداشتند (شرح میمیه ابوفراس، ص 119). براستی اشعاری که شعرای آن زمان سروده اند، آیینه ی گویایی از احساس جانکاه یأس و شکست و سرخوردگی آن نسل انقلابی است، یکی از شعرای آن زمان به نام «ابوعطا افلح بن یسار الندی» متوفای 180 هجری که عصر امویان و بنی عباس را درک کرده در مقایسه ی این دو عصر، آرزو می کند که: یا لیت جور بنی مروان دام لنا! و لیت عدل بنی عباس فی النار! ای کاش ظلم بنی مروان بر ما همچنان ادامه داشت و ای کاش عدل بنی عباس در آتش می سوخت! «المحاسن و المساوی، ص 246؛ المهدیه فی الاسلام، ص 55). گویند: منصور روزی از دوست دوران کودکیش، عبدالرحمان آفریقایی پرسید «کیف سلطانی من سلطان بنی امیه؟» عبدالرحمن پاسخ داد: «ما رایت فی سلطانهم شیئا من الجور الا رأیته فی سلطانک»: در دوران سلطنت آنان هیچ ستمی نبود که در سلطنت تو ندیده باشم (تاریخ الخلفا سیوطی ص 105).

2- 9. مسعودی درباره ی زندانها در دوره ی بنی عباس می نویسد: زندان از محوطه ای تشکیل می شد که اطراف آن را به جای اطاق دخمه هایی احاطه کرده بود و بر در هر دخمه بوریایی آویخته بود، و بعضی از زندانیان بند آهنین داشتند (مروج الذهب ج 1 ص 290). همین مورخ از زندانی در همین دوره در کوفه سخن می گوید که در آن روز از شب تشخیص داده نمی شد، چه این زندان هم از دخمه هایی تشکیل می شد که در زیر زمین واقع شده بود وقتی یکی از زندانیان از دنیا می رفت. او را همان جا کنار زندانیان دیگر رها می کردند، تا بپوسد! و در پایان ساختمان زندان را بر جنازه های متلاشی شده و متعفن و حتی زندانیانی که هنوز جان به تن داشتند و زنجیرهایی بر پا داشتند ویران می کردند! (مختصر تاریخ العرب سید امیر علی ص 184).

علی (ع) و اولاد فاطمه زهرا (س) وسعت گرفت.

حیف و میل بیت المال و غارت ذخایر اسلامی به حد اعلی رسید، تشریفات و تجملات دربار آنها از بنی امیه بیشتر شد، و اموال عظیمی که از طریق غنایم جنگی و گسترش اسلام و خراج به بیت المال می ریخت و می بایست صرف نشر فرهنگ اسلامی و عمران کشور پهناور اسلام و رفاه حال مستضعفان می شد به طرز بسیار زننده ای صرف هوسرانی های آنها می گشت (1).

اما خیلی زود مردم مسلمان ماهیت آنها را شناختند، و نطفه های انقلاب مجددی بر ضد این گروه سالوس و ریاکار مخصوصا در ایران زمین پرورده می شد و بذرهای قیامهای اسلامی و مردمی در همان سرزمین قهرمان پرور خراسان و زادگاه ابومسلم پرورش می یافت.



---

1- 10. کافی است که در این باره به کتاب مقاتل الطالبیین مراجعه کنیم و لااقل نامه ای که خوارزمی به اهل نیشابور نوشته است مورد مطالعه قرار دهیم به عنوان شاهد به قسمتی از آن نامه اشاره می کنیم: خوارزمی پس از یاد کردن از بسیاری از طالبیین که به دست امویان و عباسیان کشته شدند و در شمار آنان از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز نام می برد می نویسد: ... مالیاتها جمع آوری می شد ولی سپس آنها را میان دیلمیان، ترکها، اهل مغرب و فرغانه تقسیم می کردند چون یکی از پیشوایان دینی از خاندان پیامبر (ص) در می گذشت کسی جنازه اش را تشییع نمی کرد، اما وقتی دلقک یا بازیگر یا قاتلی از خودشان میمرد، قضات بر جنازه اش حضور می یافتند! سپس می افزاید: چگونه ملامت نکنیم قومی را که عمو زادگان خود را از گرسنگی می کشتند ولی بر سرزمینهای ترک و دیلم طلا و نقره نثار می کنند، از مغربی و فرغانی یاری می طلبند ولی بر مهاجر و انصار ستم روا می دارند، نبطی ها و کسانی را که حتی از حرف زدن عاجز بودند به وزارت و فرماندهی می گماردند، ولی خاندان ابی طالب را از میراث مادرشان و حقوق مالی جدشان باز می داشتند (مختصر اخبار الخلفا ابن ساعی ص 26).

نوبت به مأمون رسید او که شامه ی سیاسی قوی داشت و بسیار زیرک و هوشیار و در عین حال بی رحم و قسی القلب بود برای این که بر این انقلابها پیشی بگیرد، فورا مرکز حکومت را تغییر داد، و از بغداد به قلب خراسان منتقل کرد، تا از طریق تهدید و تطمیع این مرکز مهم انقلابی را خاموش سازد و از نزدیک ناظر بر اوضاع باشد (1).

از سوی دیگر می دانست تمام چشمها در آن زمان به امام علی بن موسی الرضا (ع) دوخته شده است، و اوست که می تواند رهبر این انقلاب بزرگ باشد، لذا پیش از آن که مردم مقدمات کار را فراهم کنند و اطراف امام علی بن موسی الرضا (ع) را بگیرند حضرت را مجبور ساخت که به خراسان بیاید ظاهرا محترمانه و به عنوان ولایت عهد، اما در باطن تحت نظر قرار داد (2) تا از این جهت فکرش راحت باشد و فکر می کرد با این دو



---

1- 11. می گویند مأمون جمعی از مأموران خود را به نزد گروهی از خاندان ابی طالب (که در مدینه سکونت داشتند) فرستاده و ایشان را که علی بن موسی الرضا (ع) نیز در میانشان بود از مدینه به سوی خود (در خراسان) حرکت داد و دستور داد از راه بصره بیاورند و کسی که متصدی حرکت و انتقال ایشان از مدینه به خراسان بود شخصی بود به نام «جلودی» او آنان را بیاورد تا بر مأمون وارد کرد و مأمون ایشان را در خانه ای فرود آورد و حضرت رضا (ع) را در خانه ی جداگانه ای جای داد و بسیار او را گرامی داشت». (ارشاد مرحوم مفید ص 290).

2- 12. مأمون پیشنهاد خود را مبنی بر واگذاری خلافت به آن حضرت را مطرح کرد امام (ع) از پذیرفتن آن به شدت امتناع ورزید مأمون گفت: پس ولایت عهدی را به شما واگذار می کنم حضرت (ع) فرمود مرا از این کار معذور دار، «فقال له المأمون کلاما فیه کالتهدید له علی الامتناع علیه و قال فی کلامه: ان عمر بن الخطاب جعل الشوری فی سته احدهم جدک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و شرط فیمن خالف منهم آن یضرب عنقه و لابد من قبولک ما اریده منک فانی لا اجد محیصا عنه» مأمون سخن تهدید آمیز به زبان آورد و در ضمن سخنانش گفت: عمر بن خطاب خلافت را به طور مشورت میان شش تن قرار داد که یکی از آنان جد تو امیرالمؤمنین علی (ع) بود و شرط کرد درباره ی آن کس که از این شش

تن مخالفت کند گردنش را بزنند و شما بناچار باید آنچه من خواسته ام بپذیری من راهی جز این ندارم. (ارشاد مرحوم مفید ص 290).

برنامه دیگر خطری حکومت او را تهدید نخواهد کرد و اینها همه موضوع بحثهای مستقل دیگری است که در این مقال جای شرح آنها نیست.

## شرایط خاص فرهنگی جامعه ی اسلامی در عصر عباسیان

با این که اسلام در عصر پیامبر (ص) از محیط حجاز بیرون نرفت ولی چون زیربنایی محکم و استوار داشت بعد از رحلت آن حضرت (ص) به سرعت رو به گسترش نهاد.

آن چنان که در مدت کوتاهی سراسر دنیای متمدن آن عصر را فراگرفت و باقیمانده ی تمدنهای پنجگانه ی عظیم روم، ایران، مصر، یمن، کلده و آشور را که در شمال، شرق، غرب و جنوب حجاز بودند در کوره ی داغ خود فرو برد تا آنچه خرافه و ظلم و انحراف و فساد و استبداد بود بسوزد و آنچه مثبت و مفید بود زیر چتر تمدن شکوهمند اسلامی با صبغه ی الهی و توحیدی بماند.

طبیعت علم دوستی اسلام سبب شد که به موازات پیشرفتهای سیاسی و عقیدتی در کشورهای مختلف جهان علوم و دانشهای آن کشورها به محیط جامعه ی اسلامی راه یافت، و کتب علمی دیگران از یونان گرفته تا مصر و از هند تا ایران و روم به زبان تازی که زبان اسلامی بود ترجمه شود.

علمای اسلام که فروغ اندیشه ی خود را از مشعل قرآن گرفته بودند دانشهای دیگران را مورد نقد و بررسی قرار دادند و ابتکارات و ابداعات جدید و فراوانی بر آن افزودند و صبغه ی اسلامی آن را روشن ساختند.

ترجمه ی آثار علمی دیگران از اواخر زمان امویان (که خود از علم و

اسلام بیگانه بودند) شروع شد و در عصر عباسیان مخصوصا زمان هارون و مأمون به اوج خود رسید همان گونه که در این زمان وسعت کشورهای اسلامی به بالاترین حد خود در طول تاریخ ارتقاء یافت (1).

البته این حرکت علمی چیزی نبود که به وسیله ی عباسیان یا امویان پایه گذاری شده باشد این نتیجه ی مستقیم تعلیمات اسلام در زمینه ی علم بود که برای علم و دانش وطنی قائل نبود و به حکم «اطلبوا العلم ولو بالصین، و اطلبوا العلم ولو بسفک المهج و خوض اللجج»: مسلمانان را به دنبال آن می فرستاد هرچند در دورافتاده ترین نقاط جهان یعنی چین، و با پرداختن هرگونه بها در این راه حتی خون قلب بود.

در تواریخ آمده است مأمون شبی ارسطاطالیس حکیم معروف یونانی را در خواب دید و از او مسائلی پرسید و چون از خواب برخاست به فکر ترجمه ی کتابهای آن حکیم افتاد، نامه ای به پادشاه روم نوشت و از وی خواست مجموعه ای از علوم قدیم که در بلاد روم بود برای او بفرستد، پادشاه روم پس از گفتگوی بسیار این درخواست را پذیرفت (2).



---

1- 13. عصر هارون الرشید که کتاب الف لیله و لیله تصویر آن را بخاطر می آورد و نیز عصر پسرش مأمون عصری است که بغداد آخرین درجه ی ترقی را در آن عصر دارا بود، و بر تمام بلاد مشرق زمین تفوق داشت، هارون نامش در تمام روی زمین منتشر و از چین و تاتار و ... سفیر به دربار وی می فرستادند حتی شارلانی امپراطور فرانسه که در حقیقت مالک تمام فرنگستان بود و از دریای آتلانتیک تا آلپ وسعت کشور او می شد ولی حکومتش در واقع مثل حکومت وحشی ها بود سفرای خود را به دربار خلافت فرستاد با کمال ادب تقاضا نمود که وسایل آسایش زائرین بیت المقدس را فراهم نماید (تمدن اسلام و عرب گوستاولوبون ص 209).

2- 14. الفهرست ابن ندیم ص 353 فصل «ذکر السبب الذی من اجله کثرت کتب الفلسفه و غیرها من العلوم القدیمه فی هذه البلاد» (طبع قاهره).

مأمون جمعی از دانشمندان را مانند حجاج بن مطر و ابن بطریق و سلمی سرپرست بیت الحکمه (کتابخانه بسیار بزرگ و معروف بغداد) را مأمور انجام این مهم نمود.

آنان آنچه را از بلاد روم یافتند و پسندیدند جمع آوری کرده نزد مأمون فرستادند و مأمون دستور ترجمه آن را داد (1).

ابن ابی اصیبه مؤلف طبقات الاطباء و ابوالفرج مؤلف مختصر الدول و بعضی دیگر نیز این داستان را نقل کرده اند و به نظر می رسد که همه آنها آن را از مؤلف الفهرست اقتباس کرده اند (2).

بدون شک خوابهای سیاست بازان کهنه کاری، همچون مأمون، ساده نیست و قاعده جنبه ی سیاسی دارد !

آنها در این خوابها اموری را می بینند که پایه های کاخ بیدادگری شان را محکم می سازد و به هر حال این عمل مأمون از نظر تحلیل سیاسی احتمالاتی دارد:

1 - مأمون برای این که خود را مسلمانی طرفدار علم و دانش قلمداد



---

1- 15. ابن ندیم می گوید: این خواب یکی از اسباب نشر کتابهای فلسفه گردید، مأمون از راه مکاتبه که با پادشاه روم داشت در مقام استفاده برآمده و از او خواست که اجازه بدهد چند نفری را به روم روانه دارد تا از علوم باستانی که در خزائن آن جا بود چیزهایی را انتخاب و با خود بیاورند پادشاه روم در ابتدا روی موافقت نشان نداده، ولی بالاخره پذیرفت و جواب مساعد داد، مأمون گروهی را از جمله حجاج بن مطر و ابن بطریق و سلمی متصدی بیت الحکمه و چند نفر دیگر را بدان سوی روانه داشته و آنان نیز چیزهایی را انتخاب نموده و با خود آوردند که به امر مأمون همه ی آنها ترجمه گردید و گویند: یوحنا بن ماسویه نیز از جمله ی آن فرستادگان به روم بود. (الفهرست ابن ندیم ص 353).
2- 16. همین نکته را جرجی زیدان در کتاب تاریخ التمدن الاسلامی جلد 2 ص 157 طبع بیروت ذکر کرده است.

کند دست به این کار زد تا از این طریق امتیاز و وجهه ای کسب کند.

2 - او می خواست به این وسیله یک نوع سرگرمی برای مردم در برابر مشکلات اجتماعی و خفقان سیاسی درست کند.

3 - هدف او جلب افکار اندیشمندان و متفکران جامعه ی اسلام به سوی خود و در نتیجه تقویت پایه های حکومت بود.

4 - او می خواست تا از این طریق دکانی در برابر مکتب علمی اهل بیت (ع) پیامبر (ص) که در میدان علم و دانش در اوج شهرت بودند به وجود آورد (1) و بدینوسیله مشتریان آن مکتب را کم کند و از فروغ آن بکاهد.

5 - او می خواست ثابت کند که دستگاه خلافت بنی عباس شایستگی حکومت بر کشورهایی همچون ایران، روم و مصر را دارد.

البته منافاتی در میان این احتمالات پنجگانه نیست و ممکن است همه ی آنها مورد توجه مأمون بوده، ولی علت هرچه باشد در این مسأله شک نیست که او در ترجمه ی کتابهای یونانی بسیار کوشش نمود، و پول زیادی در این راه صرف کرد، به طوری که می گویند گاه در مقابل وزن کتابها طلا می داد،



---

1- 17. آری آنچه خلفا را رنج می داد موضوع اهل بیت (ع) بود که می دیدند مردم علاقه ی مخصوص به این خانواده دارند و رفته رفته نفوذ معنوی آنان بیشتر می گردد، البته عامل اساسی در این نفوذ، هم جنبه ی علمی اهل بیت (ع) بود که مردم را از اقصای ممالک اسلامی به سوی آنها می کشانید و مطالب پوچ متکلمین نیز در مقابل علوم اهل بیت (ع) ارزشی نداشت، بزرگترین دانشمند عصر در مقابل عظمت علمی امامان (ع) خود را می باخت و در بحثهای علمی شکست می خورد حتی بزرگترین دانشمند عصر ابن ابی العوجا گفت: در روی زمین اگر عالمی در صورت انسان باشد آن جعفر بن محمد (امام صادق (ع) است (کتاب احتجاج طبرسی). مأمون جلسات زیادی تشکیل داد و دانشمندان را جمع کرد بلکه بتواند امام رضا (ع) را در مقابل آنها عاجز کند لکن همیشه نتیجه ی معکوس بود، و امام (ع) غالب می آمد (کتاب عیون اخبار الرضا).

و به قدری به ترجمه ی کتابها توجه داشت که وی روی هر کتابی که به نام او ترجمه می شد علامتی می گذارد، و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می کرد (1).

با حکما خلوت می نمود و از معاشرت آنها اظهار خشنودی می کرد. و به این ترتیب نشر علوم و دانشهای دیگران، در کنار دانشهای اسلامی، مسأله ی مطلوب روز شد، حتی اشراف و اعیان دولت که معمولا شامه ی تیز و حساسی در این گونه امور دارند خط مأمون را تعقیب کردند، و ارباب علم و فلسفه و منطق را گرامی داشتند و در نتیجه مترجمین بسیاری از عراق، شام، ایران به بغداد آمدند که مورخ معروف مسیحی جرجی زیدان به بخشی از این مطالب اشاره کرده است (2).

اما آنچه مایه ی نگرانی بود این بود که در بین این گروه مترجمان افرادی از پیروان متعصب و سرسخت مذاهب دیگر مانند زردشتیان، صابئان، نسطوریان، رومیان و برهمن های هند بودند که آثار علمی بیگانه را از زبانهای یونانی، فارسی، سریانی، هندی، لاتین و غیره به عربی ترجمه کردند.

ص: 15

---

1- 18. به کتاب تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ج دوم ص 157 مراجعه شود، نهضت عظیم علمی اوایل عباسیان و شوق و شور بزرگی که در مسلمین برای تحصیل کتب یونانی و ترجمه ی آنها پیدا شد از آنچه ویتینگتون به نقل براون از او بیان می کند پیداست وی می گوید: فعالیت عجیب علمی مسلمین کمتر از فتوحات حیرت انگیز آنها نبود از جمله این که قیصر روم (بیزانس) متعجب شد وقتی که دید از جمله شروط صلحی که وحشیان غالب (مقصود مسلمانان است!) به رومیان تحمیل کردند حق جمع آوری و خرید نسخه های کتب یونانی بود و از این که یک نسخه ی مصور کتاب دیسقوریوس (مفردات ادویه) بهترین هدیه ای بود که او به یک امیر مسلمانان دوست اهدا نماید (مقالات و بررسیها دفتر پنجم و ششم 1350 ص 231 - 230).

2- 19. جرجی زیدان بخشی از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است (تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ج 2 ص 156 تا 187).

یقینا همه ی آنها در کار خود حسن نیت نداشتند و گروهی از آنها سعی می کردند که آب را گل آلود کرده و ماهی بگیرند، و از این بازار داغ انتقال علوم بیگانه به محیط اسلام، برای نشر عقاید فاسد و مسموم خود فرصتی به دست آورند و درست به همین علت عقاید خرافی و افکار انحرافی و غیر اسلامی در لابلای این کتب به ظاهر علمی، به محیط اسلام راه یافت، و به سرعت در افکار گروهی از جوانان و افراد ساده دل و بی آلایش نفوذ کرد. (1).

مسلما در آن زمان یک هیأت نیرومند علمی که از تقوا و دلسوزی برخوردار باشد در دربار عباسیان وجود نداشت که آثار علمی بیگانگان را مورد نقد و بررسی دقیق قرار دهد، و آن را با فیلتر جهان بینی صاف اسلامی تصفیه کند، دردها و ناخالصی ها را بگیرد و آنچه صاف و بی غل و غش است در اختیار جامعه ی اسلامی بگذارد.

مهم این جاست که این شرایط خاص فکری و فرهنگی وظیفه ی سنگینی بر دوش امام علی بن موسی الرضا (ع) گذارد، و آن امام بزرگوار که در آن عصر می زیست بخوبی از این وضع خطرناک آگاه بود. لذا دامن همت



---

1- 20. دکتر طه حسین اندیشمند نابینای مصری درباره ی تأثیر نا روایی که آشنایی مسلمانان با فرهنگهای بیگانه بخصوص فرهنگ یونانی گذاشت می نویسد: سپس چیزی نگذشت که با فرهنگهای بیگانه بخصوص فرهنگ یونانی و از همه بیشتر با فلسفه ی یونان آشنا شدند اینها همه روی مسلمانان اثر گذاشت و آن را وسیله ی دفاع از دین خود قرار دادند، آن گاه قدمی فراتر نهادند و عقل قاصر بشری را بر هر چیزی حاکم شمردند و گمان کردند تنها عقل سرچشمه ی معرفت است و تدریجا خود را بی نیاز از سرچشمه ی وحی دانستند، این ایمان افراطی به عقل آنان را فریفته ساخت و به افراط و دوری از حق گرفتار آمدند همین اشتباه بود که درهای اختلاف را به روی آنان گشود و هر جمعیتی به استدلالات واهی تمسک جستند، و شماره ی فرقه های آنان را از هفتاد گذراند. (آیینه ی اسلام، طه حسین، ترجمه ی مرحوم دکتر آیتی ص 266).

بر کمر زد و انقلاب فکری عمیقی ایجاد فرمود، و در برابر این امواج سهمگین و تندباد خطرناک، اصالت جامعه ی اسلامی را حفظ کرد و سرانجام این کشتی را با لنگر وجود خویش از سقوط در گرداب خطرناک انحراف و التقاط رهایی بخشید (1).

اهمیت این مسأله آن گاه روشنتر می شود که بدانیم وسعت کشورهای اسلامی در عصر هارون و مأمون به آخرین حد خود رسید، بطوری که بعضی از مورخان معروف تصریح کرده اند در هیچ عصر و زمان چنان حکومت گسترده ای در جهان وجود نداشت (تنها وسعت کشور اسکندر کبیر را با آن قابل مقایسه می دانند).

کشورهای زیر همه در قلمرو اسلام قرار گرفت ایران، افغانستان، سند، ترکستان، قفقاز، ترکیه، عراق، سوریه، فلسطین، عربستان، سودان، الجزایر، تونس، مراکش.

اسپانیا (اندلس) و به این ترتیب مساحت کشورهای اسلامی در عصر عباسیان بدون محاسبه ی اسپانیا برابر با مساحت تمام قاره ی اروپا بود یا بیشتر (2).

ص: 17

---

1- 21. بخصوص این که چون کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شده بود مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلال روی آورده بودند، و علاوه بر آن مأمون خلیفه ی عباسی (218 - 195) به عقیده ی بعضی معتزلی مذهب بود. و به استدلال عقلی در مذهب علاقه نشان می داد، و در نتیجه بحثهای عقلی و استدلالی در آن ایام رواج کامل و بازار گرمی داشت.
2- 22. گوستاولوبون می گوید: اسلام در عصر هارون و پسرش مأمون به اوج گسترش خود رسیده بود، چه کشور آنها در آسیا تا سرحد چین اتصال پیدا کرده و در آفریقا هم بربر ها در برابر حملات عرب تا حبشه، و یونانیان تا بسفور متواری شده، و از سمت مغرب دامنه ی آن تا اقیانوس اطلس وسعت پیدا کرده بود و در طول دو قرن این قبایل و طوایف پر دل که تعلیمات پیامبر اسلام (ص) تمام آنان را ملت واحدی قرار داده بود از حیث وسعت خاک در ردیف بزرگترین کشورهای جهان قرار گرفتند و این

حکومت وسیع نه فقط از نظر نیرو و قدرت، بلکه در تمدن نیز بر تمام دنیا تفوق داشت (تمدن اسلام و عرب گوستاولوبون ص 216 - 215).

و طبیعی است که تمام فرهنگهای این کشورها به مرکز اسلام نفوذ می کرد و می خواست با فرهنگ اسلام آمیخته شود در حالی که غث و سمین و سره و ناسره با هم مخلوط بود.

## انگیزه ی اصلی مأمون برای تشکیل جلسات مناظره

می دانیم مأمون پس از تحمیل مقام ولایتعهدی بر امام علی بن موسی الرضا (ع) (به خاطر حفظ موقعیت خویش و ثبات مقام خلافت که خود داستان مشروح و مفصلی دارد) امام (ع) را از مدینه به طوس دعوت کرد و به هنگام ورود امام (ع) در خراسان جلسات گسترده بحث و مناظره تشکیل داد، و از اکابر علمای زمان، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، به این جلسات دعوت نمود.

بی شک پوشش ظاهری این دعوت، اثبات و تبیین مقام والای امام (ع) در رشته های مختلف علوم و مکتب اسلام بود، اما در این که در زیر این پوشش ظاهری چه صورتی پنهان بود؟ در میان محققان گفتگو است.

1 - گروهی که با بدبینی این مسائل را می نگرند - و حق دارند که بدبین باشند چرا که اصل در تفسیر نگرشهای سیاسی جباران بر بدبینی است می گویند: مأمون هدفی جز این نداشت که به پندار خویش مقام امام (ع) را در انظار مردم مخصوصا ایرانیان که سخت به اهل بیت

- عصمت (ع) علاقه داشتند و عشق می ورزیدند پایین بیاورد، به گمان این که امام (ع) تنها به مسائل ساده ای از قرآن و حدیث آشناست و از فنون علم و استدلال بی بهره است.

و برای اثبات این مدعا به گفتار خود مأمون که در متون اسلامی آمده است استدلال می کنند، چنان که در روایتی از نوفلی یار نزدیک امام (ع) می خوانیم: سلیمان مروزی عالم معروف علم کلام در خطه ی خراسان نزد مأمون آمد مأمون او را گرامی داشت و انعام فراوان داد سپس به او گفت:

پسر عمویم علی بن موسی (ع) از حجاز نزد من آمده و او علم کلام (عقاید) و دانشمندان این علم را دوست دارد، اگر مایلی روز ترویه (روز هشتم ماه ذی الحجه - انتخاب این روز شاید برای اجتماع گروه بیشتری از علما بوده است) نزد ما بیا و با او به بحث و مناظره بنشین.

سلیمان که به علم و دانش خود مغرور بود گفت: ای امیر مؤمنان! من دوست ندارم از مثل او در مجلس تو در حضور جماعتی از بنی هاشم سؤال کنم، مبادا از عهده برنیاید و مقامش پایین آید، من نمی توانم سخن را با امثال او زیاد تعقیب کنم!

مأمون گفت: هدف من نیز چیزی جز این نیست که راه را بر او ببندی چرا که من می دانم تو در علم و مناظره توانا هستی!

سلیمان گفت: اکنون که چنین است مانعی ندارد در مجلسی از من و او دعوت کن و در این صورت مذمتی بر من نخواهد بود (1).



---

1- 23. عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 179؛ بحارالانوار، ج 49، ص 177.

و چنان که بعدا خواهیم دید، امام (ع) در آن مجلس سخت سلیمان را در تنگنا قرار داد و تمام راههای جواب را بر او بست و ضعف و ناتوانی او را آشکار ساخت.

شاهد دیگر حدیثی است که از خود امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل شده است هنگامی که مأمون مجالس بحث و مناظره تشکیل می داد، و شخصا در مقابل مخالفان اهل بیت(ع) به بحث می نشست و امامت امیر مؤمنان علی (ع) و برتری او را بر تمام صحابه روشن می ساخت تا به امام علی بن موسی الرضا (ع) تقرب جوید اما امام (ع) به افرادی از یارانش که مورد وثوق بودند چنین فرمود:

«لا تغتروا بقوله، فما یقتلنی و الله غیره، ولکنه لابد لی من الصبر حتی یبلغ الکتاب اجله !»

«فریب سخنان او را نخورید، به خدا سوگند هیچ کس جز او مرا به قتل نمی رساند ولی چاره ای جز صبر ندارم تا دوران زندگیم به سرآید» (1).

البته مأمون حق داشت که این گونه با کمال صراحت از مکتب امیر مؤمنان علی (ع) دفاع کند، زیرا از یک سو شعار حکومت عباسیان شعار «الرضا من آل محمد (ص)» بود و به برکت آن توانستند روی کار آیند، و از سوی دیگر ستون فقرات لشکر و رجال حکومتش را ایرانیان تشکیل می دادند که عاشق مکتب اهل بیت (ع) بودند و برای حفظ آنها راهی جز این نداشت.

به هر حال تعبیرات امام (ع) در حدیث فوق بخوبی نشان می دهد که مأمون در برنامه هایش در مورد جلسات مناظره صداقتی نداشت، چنان که



---

1- 24. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 184؛ بحارالانوار، ج 49، ص 189.

ابوالصلت پیشکار امام در این باره می گوید: « ... چون امام در میان مردم به علت فضایل و کمالات معنوی خود محبوبیت روزافزون می یافت مأمون بر آن شد که علمای کلام را از هر نقطه ی کشور فراخواند، تا در مباحثه، امام (ع) را به عجز اندازند و بدین وسیله مقامش از نظر دانشمندان پایین بیاید، و عامه ی مردم نیز پی به کمبودهایش ببرند، ولی امام (ع) دشمنان خود - از یهودی، مسیحی، زردشتی، برهمن، منکر خدا و هادی، همه را در بحث محکوم نمود ... » (1).

جالب توجه آن که دربار مأمون پیوسته محل برگزاری این گونه مباحثات بود ولی پس از شهادت امام (ع) دیگر اثری از آن مجالس علمی و بحثهای کلامی دیده نشد و این مساله قابل دقت است.

خود امام (ع) هم که از قصد مأمون آگاهی داشت، می فرمود: «هنگامی که من با اهل تورات به تورات شان، با اهل انجیل به انجیل شان، با اهل زبور به زبور شان، با ستاره پرستان به شیوه ی عبرانی شان، با موبدان به شیوه ی پارسی شان، با رومیان به سبک خودشان، و با اهل بحث و گفتگو به زبانهای خودشان استدلال کرده، همه را به تصدیق خود وادار کنم مأمون خود خواهد فهمید که راه خطا را برگزیده، و یقینا پشیمان خواهد شد! ... » (2).

و به این ترتیب نظر بدبینان در این زمینه کاملا تقویت می شود.

2 - اگر از این انگیزه صرفنظر کنیم انگیزه ی دیگری که در این جا جلب



---

1- 25. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 239؛ مثیر الاخران، ص 263؛ بحارالانوار، ج 49، ص 290؛ مسند الامام الرضا، ج 1، ص 128.
2- 26. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 156؛ مسند الامام الرضا، ج 2، ص 75؛ بحارالانوار، ج 49، ص 175.

- توجه می کند این است که - او می خواست مقام والای امام هشتم (ع) را تنها در بعد علمی منحصر کند، و تدریجا او را از مسائل سیاسی کنار بزند، و چنین نشان دهد که مرد عالمی است و پناهگاه امت اسلامی در مسائل علمی است، ولی او کاری با مسائل سیاسی ندارد و به این ترتیب شعار تفکیک دین از سیاست را عملی کند!

3 - انگیزه ی دیگری که در این جا به نظر می رسد این است که همیشه سیاستمداران شیاد و کهنه کار اصرار دارند در مقطع های مختلف سرگرمی هایی برای توده ی مردم درست کنند، تا افکار عمومی را به این وسیله از مسائل اصلی جامعه و ضعفهای حکومت خود منحرف سازند. او مایل بود که مسأله ی مناظره ی امام علی بن موسی الرضا (ع) با علمای بزرگ عصر و زمان خود نقل محافل و مجالس باشد، و همه ی علاقه مندان و عاشقان مکتب اهل بیت (ع) در جلسات خود به این مسائل بپردازند و از پیروزیهای امام (ع) در این مباحث سخن بگویند، و مأمون کارهای سیاسی خود را با خیال راحت دنبال کند، و پوششی بر نقاط ضعف حکومتش باشد.

4 - چهارمین انگیزه ای که در اینجا به نظر می رسد این است که مأمون خود آدم بی فضلی نبود تمایل داشت به عنوان یک زمامدار عالم در جامعه ی اسلامی معرفی گردد، و عشق او را به علم و دانش آنهم در محیط ایران خصوصا، و در محیط اسلام آن روز عموما، همگان باور کنند، و این یک امتیاز برای حکومت او باشد و از این طریق گروهی را به خود متوجه سازد.

از آن جا که این جلسات بحث و مناظره به هر حال قطعا جنبه ی سیاسی داشت و مسائل سیاسی معمولا تک علتی نیستند هیچ مانعی ندارد که همه ی

این انگیزه های چهارگانه برای مأمون مطرح بوده است.

در هر صورت با این انگیزه ها جلسات بحث و مناظره ی گسترده ای از سوی مأمون تشکیل شد، ولی چنان که خواهیم دید مأمون از این جلسات ناکام بیرون آمد، نه تنها به هدفش نرسید، بلکه نتیجه ی معکوس گرفت.

اکنون با درنظر گرفتن این مقدمات به سراغ قسمتهایی از این جلسات بحث و مناظره می رویم، هرچند با کمال تأسف در متون تاریخ و حدیث گاهی جزئیات بحثهایی که رد و بدل شده اصلا ذکر نگردیده، بلکه بسیار خلاصه شده است، و ای کاش امروز همه ی آن جزئیات در اختیار ما بود تا بتوانیم به عمق سخنان امام (ع) پی ببریم و از زلال کوثر علمش بنوشیم و سیر آب شویم، و این گونه کوتاهی ها و سهل انگاری ها در کار روات حدیث، و ناقلان تاریخ کم نیست که تنها تأسفش امروز برای ما باقی مانده است ولی خوشبختانه قسمتهایی را مشروح نقل کرده اند که همانها می تواند مشتی از خروار باشد.

ص: 23

مناظرات هفت گانه ی امام با پیروان مکاتب مختلف

اشاره

گرچه مناظرات امام علی بن موسی الرضا (ع) فراوان است ولی از همه مهمتر هفت مناظره ای است که ذیلاً فهرست وار از نظر می گذرد که شرح هریک از آنها طبق آنچه عالم بزرگوار مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا آورده و مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد 49 بحارالانوار از کتاب عیون نقل کرده و در کتاب مسند الامام الرضا جلد 2 نیز آمده است در جای خود می آوریم.

1 - مناظره با جاثلیق (1).

2 - مناظره با رأس الجالوت (2).

3 - مناظره با هربز اکبر (3).

4 - مناظره با عمران صابی (4).



---

1- 27. جاثلیق (به کسر ث و لام) لفظ یونانی است به معنی رئیس اسقف ها و پیشوای عیسوی، لقبی است که به علمای بزرگ نصاری داده می شد و نام شخص خاصی نیست (المنجد) و شاید معرب کاتولیک بوده باشد.
2- 28. رأس الجالوت لقب دانشمندان و بزرگان ملت یهود است (آن نیز اسم خاص نیست).
3- 29. هربز اکبر - یا هیربد اکبر لقبی است که مخصوص بزرگ زردشتیان بود به معنی پیشوای بزرگ مذهبی و قاضی زردشتی و خادم آتشکده.
4- 30. عمران صابی چنان که از نامش پیداست، از مذهب صابئین دفاع می کرد (صابئین گروهی هستند که خود را پیرو یحیی (ع) می دانند ولی به دو گروه موحد و مشرک تقسیم شدند گروهی روبه ستاره پرستی آوردند، لذا گاه آنها را به عنوان ستاره پرستان می نامند، مرکز آنها سابقا شهر حران در عراق بود سپس به مناطق دیگری از عراق و خوزستان روی آوردند، آنها طبق عقاید خود بیشتر در کنار نهرهای بزرگ زندگی می کنند و هم اکنون گروهی از آنان در اهواز و بعضی مناطق دیگر به سر می برند.

این چهار مناظره در یک مجلس و با حضور مأمون و جمعی از دانشمندان و رجال خراسان صورت گرفت.

5 - مناظره با سلیمان مروزی (1) که آن مستقلا در یک مجلس با حضور مأمون و اطرافیانش صورت گرفت.

6 - مناظره با علی بن محمد بن جهم (2).

7 - مناظره با ارباب مذاهب مختلف در بصره.

هریک از این مناظرات دارای محتوای عمیق و جالبی است که امروز هم با گذشت حدود هزار و دویست سال از آن تاریخ راهگشا و روشنگر و بسیار آموزنده و پربار است، هم از نظر محتوا و هم از نظر فن مناظره و طرز ورود و خروج در بحثها.

نخست به سراغ مناظرات چهارگانه ای که در یکی از جلسات بزرگ مأمون واقع شده می رویم.

در عیون اخبار الرضا در این باره چنین می خوانیم هنگامی که علی بن



---

1- 31. سلیمان مروزی معروفترین عالم علم کلام در خطه ی خراسان در عصر مأمون بود و مأمون برای او احترام زیادی قائل می شد.
2- 32. علی بن محمد بن جهم، ناصبی و دشمن اهلبیت بوده است مرحوم صدوق روایتی از علی بن محمد جهم نقل کرده که از آن استفاده می شود که وی نسبت به حضرت رضا (ع) محبت داشته است، در ذیل همین حدیث آورده است که: «هذا الحدیث غریب من طریق علی بن محمد بن الجهم مع نصبه و بغضه و عداوته لاهل البیت علیهم السلام» (عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 204 - 195). صاحب جامع الرواة نیز همین مطلب را در شرح حال او آورده است (جامع الرواة، ج 1، ص 596 - 7).

موسی الرضا (ع) وارد بر مأمون شد او به فضل بن سهل وزیر مخصوصش (1) دستور داد که پیروان مکاتب مختلف را مانند جاثلیق (عالم بزرگ مسیحی) و رأس الجالوت (پیشوای بزرگ یهودیان)، و رؤسای صابئین و هربز اکبر (پیشوای بزرگ زردشتیان) و نسطاس رومی (عالم بزرگ نصرانی) را دعوت کند و همچنین علمای دیگر علم کلام را تا سخنان آن حضرت را بشنوند و هم آن حضرت سخنان آنها را.

فضل بن سهل آنها را دعوت کرد هنگامی که جمع شدند نزد مأمون آمد و گفت: همه حاضرند!

مأمون گفت: همه ی آنها داخل شوند پس از ورود به همه خوش آمد و تهنیت گفت، سپس افزود:

من شما را برای کار خیری دعوت کرده ام، و دوست دارم با پسر عمویم که اهل مدینه است و تازه بر من وارد شده مناظره کنید، فردا همگی نزد من آیید و احدی از شما غیبت نکند، همه گفتند «السمع و الطاعه یا امیرالمؤمنین»! به چشم همه سر بر فرمانیم! و فردا صبح همگی نزد تو خواهیم آمد (شاید هدف مأمون از اعلام قبلی این بود که آنها را برای مناظره آماده سازد مبادا در این امر غافلگیر شوند و روحیه ی خود را از دست بدهند).

ص: 26

---

1- 33. فضل بن سهل (202 - 154) وزیر معروف مأمون که در کودکی به دربار خلافت پیوست و در سال 190 ه به دست مأمون از دین مجوس برگشت و مسلمان شد وی به ذو الریاستین شهرت داشت، او مرد سیاست و جنگ بود و سرانجام در حمام سرخس در سال 202 به قتل رسید (وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج 1، ص 413)، بعضی از مورخان را عقیده بر این است که او مأمون را وادار کرد تا علی بن موسی الرضا (ع) را ولیعهد خود نماید به این معنی ولیعهدی امام رضا (ع) زیر فشار سیاسی و اجتماعی ایرانیان به وسیله ی فضل بن سهل به مأمون تحمیل شد (تاریخ بیهقی، ص 141)، ولی قرائن موجود غیر این را می گوید.

حسن بن سهل نوفلی (1) می گوید: ما خدمت امام علی بن موسی الرضا (ع) مشغول صحبت بودیم که ناگاه یاسر خادم که عهده دار کارهای حضرت (ع) بود وارد شد و گفت مأمون به شما سلام می رساند و می گوید برادرت به قربانت باد! اصحاب مکاتب مختلف و اربابان ادیان و علمای علم کلام از تمام فرق و مذاهب جمعند، اگر دوست دارید قبول زحمت فرموده فردا به مجلس ما آیید و سخنان آنها را بشنوید، و اگر دوست ندارید اصرار نمی کنم، و نیز اگر مایل باشید ما به خدمت شما می آییم و این برای ما آسان است! امام (ع) در یک گفتار کوتاه و پرمعنی فرمود:

«ابلغه السلام و قل له قد علمت ما اردت و انا سائر الیک بکره انشاء الله»

سلام مرا به او برسان و بگو می دانم چه می خواهی؟ من ان شاء الله صبح نزد شما خواهم آمد» (2).

نوفلی که از یاران حضرت بود می گوید وقتی یاسر خادم از مجلس مأمون بیرون رفت امام (ع) نگاهی کرد و به من فرمود تو اهل عراق هستی و مردم عراق ظریف و باهوشند، در این باره چه می اندیشی؟ مأمون چه نقشه ای در سر دارد که اهل شرک و علمای مذاهب را گردآورده است؟

نوفلی می گوید: عرض کردم او می خواهد شما را به محک امتحان بزند و بداند پایه ی علمی شما تا چه حد است؟ ولی کار خود را بر پایه ی سستی بنا نهاده به خدا سوگند طرح بدی ریخته و بنای بدی نهاده است! امام (ع) فرمود چه بنایی ساخته؟ و چه نقشه ای طرح کرده؟

نوفلی (که هنوز نسبت به مقام شامخ علمی امام (ع) معرفت کامل نداشت و از توطئه ی مأمون گرفتار وحشت شده بود) عرض کرد که علمای علم کلام اهل بدعتند، و مخالف دانشمندان اسلامند، چرا که عالم، واقعیتها را انکار نمی کند، اما اینها اهل انکار و سفسطه اند اگر دلیل بیاوری که خدا یکی است می گویند این دلیل را قبول نداریم. و اگر بگویی محمد رسول الله است می گویند رسالتش را اثبات کن خلاصه (آنها افرادی خطرناکند و ... ) در برابر انسان دست به مغالطه می زنند، وآن قدر سفسطه می کنند تا انسان دست از حرف خودش بردارد، فدایت شوم از اینها برحذر باش!!

امام (ع) تبسمی فرمود و گفت: «ای نوفلی تو می ترسی دلایل مرا باطل کنند و راه را بر من ببندند؟!»

نوفلی (که از گفته خود پشیمان شده بود) گفت: نه به خدا سوگند، من هرگز بر تو نمی ترسم، امیدوارم که خداوند تو را بر همه آنها پیروز کند.

امام فرمود: ای نوفلی دوست داری بدانی کی مأمون از کار خود پشیمان می شود؟

گفتم: آری.

فرمود: هنگامی که استدلالات مرا در برابر اهل تورات به تورات شان بشنود، و در برابر اهل انجیل به انجیل شان، و در مقابل اهل زبور به زبور شان، و در مقابل صابئین به زبان عبری شان، و در برابر هیربدان به زبان فارسی شان، و در برابر اهل روم به زبان رومی، و در برابر پیروان مکتبهای مختلف به لغات شان.

آری هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم به طوری که مذهب خود را رها کنند و قول مرا بپذیرند آن گاه مأمون می داند مقامی را که او در صدد آن است مستحق نیست! آن وقت پشیمان خواهد شد، و هیچ



---

1- 34. حسن بن سهل نوفلی با این که علمای رجال او را صریحا توثیق نکرده اند گفته اند او را کتابی است خوب و کثیر الفائده، (جامع الرواه مرحوم اردبیلی، جلد 1، ص 226).
2- 35. عیون اخبار الرضا، ج 1 ص 155.

پناه و قوه ای جز به خداوند متعال عظیم نیست «و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

هنگامی که صبح شد فضل بن سهل خدمت امام (ع) آمد و عرض کرد فدایت شوم پسر عمویت (مأمون) در انتظار شماست و جمعیت نزد او حاضر شدند نظرتان در این باره چیست؟

فرمود: تو جلوتر برو من هم ان شاء الله خواهم آمد سپس وضو گرفت و شربت سویقی (1) نوشید و به ما هم داد نوشیدیم سپس همراه حضرت بیرون آمدیم تا وارد بر مأمون شدیم.

مجلس پر از افراد معروف و سرشناس بود و محمد بن جعفر (2) با جماعتی از بنی هاشم و آل ابوطالب و جمعی از فرماندهان لشکر نیز حضور داشتند هنگامی که امام (ع) وارد مجلس شد مأمون برخاست، محمد بن جعفر و تمام بنی هاشم نیز برخاستند، امام (ع) همراه مأمون نشست اما آنها به احترام امام (ع) همچنان ایستاده بودند تا دستور جلوس به آنها داده شد و همگی نشستند، مدتی مأمون به گرمی مشغول سخن گفتن با امام (ع) بود. سپس رو به جاثلیق کرد و گفت:

ای جاثلیق این پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر (ع) است و از فرزندان فاطمه (ع) دختر پیامبر ماست و فرزند علی بن ابی طالب (ع) است، من دوست دارم با او سخن بگویی و مناظره کنی اما طریق عدالت را در بحث رها مکن.

جاثلیق گفت: ای امیر مؤمنان! من چگونه بحث و گفتگو کنم که (با او قدر مشترکی ندارم) او به کتابی استدلال می کند که من منکر آنم و به پیامبری تمسک می جوید که من به او ایمان نیاوردم.



---

1- 36. سویق: شربت مخصوصی بوده که با آرد درست می کردند.
2- 37. فرزند امام صادق (ع) و عموی امام علی بن موسی الرضا (ع).

در این جا امام (ع) شروع به سخن کرد و فرمود:

ای نصرانی ! اگر به انجیل خودت برای تو استدلال کنم اقرار خواهی کرد؟

جاثلیق (عالم بزرگ مسیحی) گفت: آیا می توانم گفتار انجیل را انکار کنم؟

آری به خدا سوگند اقرار خواهم کرد هرچند بر ضرر من باشد.

امام (ع) فرمود: هرچه می خواهی بپرس و جوابش را بشنو.

جاثلیق: درباره ی نبوت عیسی و کتابش چه می گویی. آیا چیزی از این دو را انکار می کنی؟

امام (ع): من به نبوت عیسی و کتابش و آنچه را به امتش بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده اند، اعتراف می کنم، و به نبوت عیسی که اقرار به نبوت محمد (ص) و کتابش نکرده و امتش رابه آن بشارت نداده کافرم !

جاثلیق: آیا به هنگام قضاوت از دو شاهد عدل استفاده نمی کنی؟

امام (ع): آری.

جاثلیق: پس دو شاهد از غیر اهل مذهب خود بر نبوت محمد (ص) اقامه کن از کسانی که نصاری آنها را انکار نمی کنند و از ما نیز بخواه که دو شاهد بر این معنی از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

امام (ع): هم اکنون انصاف را رعایت کردی ای نصرانی آیا کسی را که عادل بود و نزد مسیح عیسی بن مریم مقدم بود می پذیری؟

جاثلیق: این مرد عادل کیست نامش را ببر.

امام (ع): درباره «یوحنای» دیلمی چه می گویی؟

جاثلیق: به ! به ! محبوبترین فرد را نزد مسیح بیان کردی !

امام (ع): به تو سوگند می دهم آیا انجیل این سخن را بیان می کند که یوحنا گفت حضرت مسیح مرا از دین محمد عربی باخبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او چنین پیامبری خواهد آمد من نیز به حواریون بشارت دادم آنها به او ایمان آوردند؟

جاثلیق گفت: آری این سخن را یوحنا از مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی و نیز بشارت به اهل بیت و وصیش داده است، اما نگفته است این در چه زمانی واقع می شود و این گروه را برای ما نام نبرده تا آنها را بشناسیم.

امام (ع): اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و نام محمد (ص) و اهل بیتش و امتش را تلاوت کند آیا ایمان به او می آوری؟

جاثلیق: بسیار خوب است.

امام (ع): به نسطاس رومی فرمود: آیا سفر سوم انجیل را در حفظ داری؟

نسطاس گفت: بسیار خوب از حفظ دارم.

سپس امام به رأس الجالوت (بزرگ یهودیان) رو کرد و فرمود: آیا تو هم انجیل را می خوانی گفت آری به جان خودم سوگند، فرمود آن سفر سوم را برگیر اگر در آن ذکری از محمد و اهل بیتش بود به نفع من شهادت ده و اگر نبود شهادت نده، سپس امام (ع) سفر سوم را قراءت کرد تا به نام پیامبر (ص) رسید متوقف شد رو به جاثلیق کرد و فرمود: ای نصرانی تو را به حق مسیح و

مادرش آیا می دانی که من از انجیل با خبرم؟

جاثلیق: آری.

سپس امام (ع) نام پیامبر (ص) و اهل بیت و امتش را برای او تلاوت کرد سپس افزود ای نصرانی چه می گویی این سخن عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب کنی آنچه را انجیل در این زمینه می گوید موسی و عیسی هر دو را تکذیب کرده ای و کافر شده ای.

جاثلیق: من انکار نمی کنم آنچه را در انجیل برای من روشن شده است و به آن اعتراف دارم.

امام (ع): همگی شاهد باشید او اقرار کرد، سپس فرمود: ای جاثلیق هر سؤال می خواهی بکن.

جاثلیق: از حواریین عیسی بن مریم خبر ده آنها چند نفر بودند و نیز از علمای انجیل آنها چند نفر بودند.

امام (ع): از شخص آگاهی سؤال کردی امام حواریون دوازده نفر بودند و اعلم و افضل آنها لوقا بود.

اما علمای بزرگ نصاری سه نفر بودند یوحنای اکبر، در سرزمین باخ یوحنای دیگری در قرقیسا و یوحنای دیلمی در رجاز و نام پیامبر و اهل بیت و امتش نزد او بود، و او بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل بشارت داد.

سپس فرمود: ای نصرانی به خدا سوگند ما ایمان به آن عیسی داریم که ایمان به محمد (ص) داشت ولی تنها ایرادی که به پیامبر شما عیسی داریم این بود که او کم روزه می گفت و کم نماز می خواند!

جاثلیق ناگهان متحیر شد و گفت: به خدا سوگند علم خود را باطل کردی، و پایه ی کار خویش را ضعیف نمودی، و من گمان می کردم تو اعلم

مسلمانان هستی !

امام (ع): مگر چه شده؟

جاثلیق: به خاطر این که می گویی عیسی ضعیف و کم روزه و کم نماز بود در حالی که عیسی حتی یک روز را افطار نکرد و هیچ شبی را (بطور کامل) نخوابید و همیشه صائم الدهر و قائم اللیل بود.

امام (ع): برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟ !

جاثلیق: نتوانست پاسخی بگوید و ساکت شد (زیرا اگر اعتراف به عبودیت عیسی می کرد با ادعای الوهیت او سازگار نبود).

امام (ع): ای نصرانی سؤال دیگری از تو دارم.

جاثلیق با تواضع گفت: اگر بدانم پاسخ می گویم.

امام (ع): تو انکار نمی کنی که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد؟

جاثلیق در بن بست قرار گرفت و بناچار گفت: انکار می کنم چرا که آن کس که مردگان را زنده کند و کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا دهد او پروردگار است و مستحق عبودیت.

امام (ع): حضرت الیسع نیز همین کار را می کرد و او بر آب راه رفت و مردگان را زنده کرد و نابینا و مبتلا به برص را شفا داد اما امتش قائل به الوهیت او نشدند و کسی او را عبادت نکرد حزقیل پیامبر نیز همان کار مسیح را انجام داد و مردگان را زنده کرد.

سپس رو به رأس الجالوت کرده فرمود: ای رأس الجالوت آیا اینها را در تورات می یابی که بخت النصر از اسیران بنی اسرائیل درآن زمان که با بیت المقدس مبارزه کرد و آنها را به بابل آورد خداوند حزقیل را به سوی

آنها فرستاد و آنها را زنده کرد، این واقعیت در تورات است هیچ کس جز کافران شما آن را انکار نمی کنند.

رأس الجالوت: ما این را شنیده ایم و می دانیم.

امام (ع): راست می گویی، سپس افزود ای یهودی این سفر از تورات را بگیرد و امام (ع) شروع کرد به خواندن آیاتی از تورات، مرد یهودی تکانی خورد و در شگفتی فرو رفت.

سپس امام (ع) رو به نصرانی کرد و قسمتی از معجزات پیامبر اسلام (ص) را درباره ی زنده شدن بعضی از مردگان به دست او و شفای بعضی از بیماران غیر قابل علاج را به برکت او برشمرد و فرمود: با این همه ما هرگز او را پروردگار خود نمی دانیم اگر به خاطر این گونه معجزات عیسی را خدای خود بدانید باید «الیسع» و «حزقیل» را نیز معبود خویش برگزینید، زیرا آنها نیز مردگان را زنده کردند و نیز ابراهیم خلیل پرندگانی را گرفت و سر برید و آنها را بر کوههای اطراف قرار داد سپس آنها را فراخواند و همگی زنده شدند، موسی بن عمران نیز چنین کاری را در مورد هفتاد نفر که با او به کوه طور آمده بودند و بر اثر صاعقه مردند انجام داد، تو هرگز نمی توانی این حقایق را انکار کنی، زیرا تورات و انجیل و زبور و قرآن ناطق به آن است، پس باید همه ی اینها را خدای خویش بدانیم.

جاثلیق پاسخی نداشت بدهد تسلیم شد و گفت: «القول قولک و لا اله الا الله» سخن، سخن تو است و معبودی جز خداوند یگانه نیست.

سپس امام (ع) از کتاب اشعیا از او و رأس الجالوت سؤال کرد، او گفت: من از آن بخوبی آگاهم، فرمود این جمله را به خاطر دارید که اشعیا گفت: من کسی را دیدم که بر دراز گوشی سوار است و لباسهایی از نور در

تن کرده (اشاره به حضرت مسیح) و کسی را دیدم که بر شتر سوار است و نورش مثل نور ماه (اشاره به پیامبر اسلام (ص)) گفتند آری اشعیا چنین سخنی را گفته است.

امام (ع) افزود: ای نصرانی! این سخن مسیح را در انجیل به خاطر داری که فرمود من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم می روم و بارقلیطا می آید و شهادت درباره ی من به حق می دهد آن گونه که من شهادت درباره ی او داده ام و همه چیز را برای شما تفسیر می کند؟ (1).

جاثلیق: آنچه را از انجیل می گویی ما به آن معترفیم.

سپس امام (ع) سؤالات دیگری درباره ی انجیل و از میان رفتن نخستین انجیل و بعد نوشته شدن آن به وسیله ی چهار نفر مرقس، لوقا، یوحنا و متی که هر کدام نشستند و انجیلی را نوشتند (انجیل هایی که هم اکنون موجود و در دست مسیحیان است) سخن گفت و تناقض هایی از کلام جاثلیق گرفت.

جاثلیق بکلی درمانده شده بود به گونه ای که هیچ راه فرار نداشت، لذا هنگامی که امام (ع) بار دیگر به او فرمود ای جاثلیق هرچه می خواهی سؤال کن، او از هرگونه سؤالی خودداری کرد و گفت: اکنون دیگری غیر از من سؤال کند، قسم به حق مسیح که گمان نمی کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد! «و حق المسیح ما ظننت ان فی علماء المسلمین مثلک»!



---

1- 38. شهادت به آمدن بارقلیطا یا نارقلیطا هم اکنون در سه مورد از انجیل «یوحنا» وجود دارد (باب 14، جمله ی 16، و باب 15، جمله ی 26 و باب 16، جمله ی 7) جالب این که واژه ی مزبور در ترجمه ی پیرکلتوس (به معنی شخص مورد ستایش احمد یا محمد می باشد) که مترجمان انجیل برای این که مردم متوجه اسلام نشوند آن را به پاراکلتوس (روح تسلی دهنده) تحریف کرده اند!.

در این جا امام علی بن موسی الرضا (ع) رو به سوی رأس الجالوت عالم بزرگ یهود کرد و فرمود: تو سؤال می کنی یا من از تو سؤال کنم؟ عرض کرد من سؤال می کنم، و هیچ دلیلی از تو نمی پذیرم مگر این که از تورات باشد و یا حداقل از انجیل (که غیر از کتاب خودتان است) یا از زبور داود یا آنچه در صحف ابراهیم و موسی آمده است.

امام (ع) این شرط را از او پذیرفت و فرمود: غیر از آنچه گفتی از من قبول نکن!

رأس الجالوت: از کجا نبوت محمد (ص) را ثابت می کنی؟

امام (ع): به خاطر این که موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود پیامبران بزرگ خدا به آن شهادت داده اند!

رأس الجالوت: شهادت موسی را از کجا اثبات می کنی؟

امام (ع): آیا می دانی که موسی به بنی اسرائیل گفت بزودی پیامبری از فرزندان برادران شما می آید، سخن او را بشنوید و کلامش را تصدیق کنید، آیا برای بنی اسرائیل برادرانی جز فرزندان اسماعیل وجود دارد؟ و لابد می دانی اسرائیل فرزند اسحاق و اسحاق برادر اسماعیل است و هر دو فرزندان ابراهیم اند.

رأس الجالوت: درست است این سخن موسی است.

امام (ع): آیا از برادران بنی اسرائیل (از دودمان اسماعیل) کسی غیر از محمد (ص) ظهور کرده است؟

رأس الجالوت: نه.

امام (ع): آیا همین برای تو کافی نیست؟

رأس الجالوت: خوب است ولی دوست دارم شاهد دیگری از تورات بیاوری.

امام (ع): آیا انکار می کنی که تورات می گوید نوری از طرف سینا آمد، و کوه ساعیر را روشن ساخت و از کوه فاران هویدا گشت؟

رأس الجالوت: این جمله ها را می دانم اما تفسیرش چیست؟

امام (ع): اما نوری که از طرف سینا آمد واضح است همان وحیی است که بر موسی بن عمران در طور سینا نازل شد و اما روشن شدن کوه ساعیر اشاره به همان کوهی است که در آنجا بر عیسی بن مریم وحی شد، و منظور از کوه فاران کوهی است در اطراف مکه که با مکه یک روز فاصله دارد.

سپس امام (ع) به جمله هایی از کتاب اشعیای نبی و حیقوق نبی استدلال فرمود سپس اضافه کرد: داود نیز در زبورش که می خوانی می گوید خداوندا کسی را مبعوث کن که سنت را بعد از فترت احیا کند آیا کسی را سراغ داری جز محمد (ص) که این کار را انجام داده باشد؟

رأس الجالوت: چه مانعی دارد که این شخص عیسی بوده باشد؟

امام (ع): آیا تو نمی دانی که عیسی هرگز با سنت تورات مخالف نبود و همواره آیین او را تأیید می کرد و در انجیل نیز آمده است که بارقلیطا بعد از او (مسیح) می آید و همه چیز را برای شما تفسیر می کند.

رأس الجالوت: آری می دانم.

امام (ع): از همه ی اینها گذشته من از تو سؤالی دارم بگو ببینم پیامبرت

موسی بن عمران به چه دلیل فرستاده خدا بوده؟

رأس الجالوت: او کارهای خارق العاده ای انجام داده که احدی از انبیای پیشین انجام نداده اند.

امام (ع): مثلا چه کاری؟

رأس الجالوت: مانند شکافتن دریا و تبدیل عصا به مار عظیم و زدن بر سنگ و جاری شدن چشمه ها از آن، و ید بیضا و امثال آن.

امام (ع): راست می گوئی اینها دلیل خوبی بر نبوت اوست آیا هر کس که دست به خارق عادتی زند که دیگران از انجام مثل آن ناتوان باشند و دعوی نبوت کند نباید پذیرفت؟ !

رأس الجالوت: نه، زیرا موسی نظیر و مانند نداشت اگر کسی همان معجزاتی را که موسی آورده، بیاورد باید پذیرفت وگرنه لازم نیست.

امام (ع): پس چگونه پیامبران پیشین را که قبل از موسی آمدند پذیرفته اید در حالی که نه دریا را شکافتند و نه دوازده چشمه آب از سنگ بیرون آوردند، ید بیضایی هم مانند موسی و یا تبدیل عصا به مار عظیم نداشتند؟

رأس الجالوت: (سخن خود را تغییر داد و گفت): من گفتم هرگاه کسی خارق عادتی انجام دهد که مردم از انجام مثل آن عاجز باشند باید پذیرفت، هرچند مثل معجزه ی موسی نباشد.

امام (ع): پس چرا اقرار به نبوت حضرت مسیح نمی کنید که مردگان را زنده می کرد و نابینا و بیماران صعب العلاج را شفا می داد و ... ؟

رأس الجالوت: می گویند چنین کارهایی را کرده ولی ما هرگز ندیده ایم !

ص: 37

امام (ع): آیا معجزات موسی را با چشم خود دیده ای؟ آیا غیر این است که افراد موثق از یاران موسی خبر داده اند، و این خبر به طور متواتر به دست ما رسیده است؟

رأس الجالوت: آری.

امام (ع): بنابراین اگر همین اخبار متواتر از معجزات مسیح خبر دهد چگونه ممکن است نبوت او را تصدیق نکنید؟

رأس الجالوت: در این جا جوابی نداشت که بدهد.

امام (ع): کار محمد (ص) نیز چنین است او یتیم و فقیر و درس نخوانده بود اما قرآنی را آورد که اسرار تاریخ انبیای پیشین دقیقا در آن تبیین شده و از حوادث گذشته و آینده خبر داده، و نیز از آنچه مردم در خانه های خود می گفتند یا انجام می دادند پیامبر از آن پرده برمی داشت و معجزات بسیاری دیگر.

در این جا رأس الجالوت از سخن باز ماند!

ص: 38

سپس امام (ع) رو به بزرگ زردشتیان کرد و فرمود: به من بگو این که زردشت را پیامبر می دانی بر طبق کدام دلیل است؟

بزرگ هیربدان: او کارهای خارق عادتی انجام داده که احدی قبل از او انجام نداده است گرچه ما آن را ندیده ایم، ولی اخبار پیشینیان ما گواه بر این معنی است.

امام (ع): آیا جز این است که اخبار پیشینیان به شما رسیده و پیروی کرده اید؟

بزرگ هیربدان: آری.

امام (ع): همین گونه سایر امتها اخباری به آنها از معجزات موسی و عیسی و محمد (ص) و پیامبران دیگر رسیده است پس چرا این پیامبران را قبول ندارید و تنها روی زردشت تکیه می کنید؟

بزرگ هیربدان، خاموش شد و پاسخی نداشت بدهد.

ص: 39

## مناظره با عمران صابی

### اشاره

هنگامی که بزرگ هیربدان از ادامه ی بحث بازماند امام رو به حاضران کرد و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که با اسلام مخالف باشد؟ و اگر مایل است بدون اضطراب و نگرانی سؤالاتش را مطرح نماید.

در این هنگام «عمران صابی» که یکی از متکلمان معروف بود برخاست و نزد حضرت آمد و گفت:

ای دانشمند بزرگ! اگر خودت دعوت به سؤال نمی کردی من سؤالی مطرح نمی کردم چرا که من به کوفه و بصره و شام و الجزیره رفته ام و با علمای علم عقاید روبرو شده ام، ولی احدی را نیافته ام که برای من ثابت کند که خداوند یگانه است و قائم به وحدانیت خویش است آیا اجازه می دهی همین مسأله را با تو طرح کنم؟

امام (ع) که تا آن روز با عمران صابی روبرو نشده بود فرمود: اگر در میان این جماعت عمران صابی باشد تویی، گفت: آری منم!

امام (ع): سؤال کن اما عدالت را در بحث از دست مده و از کلمات ناموزون و انحراف از اصول انصاف بپرهیز.

عمران صابی: به خدا سوگند من چیزی جز این نمی خواهم که واقعیت را برای من ثابت کنی تا به دامنش چنگ بزنم و از آن صرفنظر نخواهم کرد.

امام (ع): هرچه می خواهی بپرس.

در این هنگام حاضران ازدحام کردند و به یکدیگر نزدیک شدند

(همگی گردن کشیدند سپس سکوتی مطلق بر مجلس حکمفرما شد تا ببینند سرانجام این مناظره حساس به کجا می رسد).

عمران صابی: از نخستین وجود و مخلوقاتش با من سخن بگوی.

(از قرائن استفاده می شود که منظور عمران پاسخ به دو سؤال مهم در مسأله ی خداشناسی بود نخست این که خداوند چه هدفی از آفرینش داشت و چه کمبودی با آفرینش برطرف می شد؟ دیگر این که آیا آفرینش از عدم صورت گرفته و هیچ ماده ای قبل از آن نبوده؟ و چگونه این امر متصور است؟)

امام (ع): اکنون که سؤال کردی با دقت گوش کن: اما خداوند همیشه یگانه و واحد بوده و چیزی با او نبوده است، سپس مخلوقات مختلف را ابداع فرمود، نه در چیزی آن را برپا داشت، و نه در چیزی محدود نمود، و نه طرح و نقشه ای قبلا در جهان بود تا مثل آن بیافریند، سپس مخلوقات را به گروههای مختلف تقسیم کرد، برگزیده و غیر برگزیده، مؤخر و مقدم، رنگ و طعم (و غیر آن) نه نیازی به آنها داشت، و نه به این وسیله ارتقاء مقام می یافت (چرا که او وجودی است بی نهایت و نامحدود از هر نظر و چنین وجودی منبع تمام کمالات است و کمبودی ندارد تا با آفرینش موجودات برطرف گردد) آیا می فهمی چه می گویم ای عمران؟ !

عمران: بله مولای من.

امام (ع): بدان ای عمران اگر خداوند برای نیازی جهان را آفریده بود باید با قدرتی که داشت اضعاف اینها را بیافریند چرا که هر قدر اعوان و یاوران بیشتر باشند بهتر است، و لذا می گویم آفرینش او برای رفع نیازی نبود (بلکه او فیاض است و ذات پاکش مبدأ انواع فیوضات؛ و آفرینش فیض

وجود اوست).

سپس عمران سؤالاتی درباره ی علم خداوند به ذات پاکش در ازل و قبل از آفرینش موجودات کرد، و چگونگی علم خداوند را به آنها بعد از وجودشان جویا شد که اگر علم او از طریق ضمیر (و علم اکتسابی) باشد ذاتش معرض حوادث می شود.

و پاسخ شنید که علم او علم حضوری است و موجودات نزد ذات پاکش حاضرند، وگرنه تسلسل لازم می آید چرا که باید به آن علم نیز علمی داشته باشد. سپس عمران از انواع مخلوقات سؤال کرد.

امام (ع) آنها را به شش گروه تقسیم فرمود از محسوسات گرفته، تا ماورای حس، و از جواهر گرفته، تا اعراض، و از ذوات گرفته، تا اعمال و حرکات.

سپس پرسید آیا آفرینش در ذات او تغییری ایجاد نکرده؟ (گویا عمران گرفتار مسأله ی قیاس در فهم صفات خدا بود و چون می دید انسان هر کاری را که انجام می دهد نوعی دگرگونی و تغییر در خودش به وجود می آید و خدا را به خود قیاس می کرد).

اما جواب شنید که یک وجود قدیم و ازلی، که عین هستی مطلق است. دگرگونی در او معنی ندارد ...

بعد از ذات خدا سؤال کرد.

امام (ع) فرمود: او نور است (اما نه نور ظاهری و حسی بلکه) نور به معنی هدایت کننده ی همه ی مخلوقات و تمام اهل آسمانها و زمین.

باز سؤالات مهم دیگری در زمینه ی این که خدا کجاست؟ و مانند آن مطرح کرد و جوابهای مؤثر شنید و وقت نماز فرا رسید.

ص: 42

امام (ع) رو به مأمون کرد و فرمود: وقت نماز رسیده است (و باید به ادای فریضه بپردازیم).

عمران که از باده ی روحانی این سخن مست شده بود و باقی قدح در دست داشته عرض کرد: مولای من! جواب مرا قطع مکن، که قلبم نرم و آماده ی پذیرش شده است!

امام (ع) فرمود: عجله مکن، نماز می خوانیم و باز می گردیم. امام (ع) (به دلایلی) وارد اندرون شدند و نماز را به جا آوردند، اما مردم در بیرون پشت سر محمد بن جعفر (عموی امام (ع)) نماز خواندند.

امام (ع) به مجلس بازگشت و عمران را صدا زد و فرمود: سؤالاتت را ادامه ده. عمران: آیا ممکن است به این سؤالم پاسخ فرمایی که آیا خداوند به ذاتش وجود دارد یا به اوصافش؟

امام (ع) ضمن توضیحی او را توجه به این حقیقت داد که بسیاری از این اوصاف که می بینی اوصافی است که بعد از آفرینش موجودات از ذات پاکش انتزاع می شود (مثلا تا مخلوقی آفریده نشده بود، خالق و رازق و رئوف و رحیم و معبود و.. مفهومی نداشت، هرچند علم و قدرت بی پایان در او بود) بنابراین ذات مقدس او حتی قبل از اوصاف وجود داشته است.

سپس به تشریح مفاهیم ابداع، مشیت و اراده که یک حقیقت است با سه عنوان پرداخته، و از نخستین ابداع در عالم هستی سخن می گوید: و جالب این که نخستین ابداع را مسأله ی حروف الفبا می شمرد که کلمات همگی از آن تشکیل می گردد و به طور جداگانه مفهومی ندارد (1).



---

1- 39. این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در آغاز نور هستی و وجود را بر جهان گسترده و مواد اصلی تشکیل دهنده ی عالم را که حکم الفبای عالم هستی را دارند ایجاد کرد، این مواد بطور جداگانه بیانگر نظامی نیستند اما از ترکیب آنها با یکدیگر موجودات مختلف پا به عرصه ی وجود می گذارند، همان گونه که از ترکیب الفبا، لغات گوناگون به وجود می آید (دقت کنید).

عمران پیوسته توضیحات بیشتری از امام (ع) می خواست و امام (ع) این سرچشمه ی فیاض علم، او را بهره مند تر می ساخت، تا رسید به آن که فرمود: «آیا مطالب را خوب درک کردی ای عمران»؟!

عمران عرض کرد: آری بخوبی فهمیدم و شهادت می دهم خداوند همان گونه است که شما توصیف کردید، و وحدانیتش را ثابت نمودید، و نیز گواهی می دهم که محمد (ص) بنده اوست که به هدایت و دین حق فرستاده شده، سپس رو به قبله به سجده افتاد و مسلمان شد (این جا بود که تعجب و شگفتی حضار به اوج خود رسید).

نوفلی می گوید هنگامی که علمای کلام مشاهده کردند که عمران صابی که در استدلال بسیار نیرومند بود تا آن جا که هرگز کسی بر او غلبه نکرده بود در برابر امام علی بن موسی الرضا (ع) تسلیم شد دیگر کسی از آنان نزدیک نیامد و از حضرت چیزی سؤال نکرد.

مجلس تمام شد و مردم پراکنده شدند، و من با جماعتی از دوستان در آن جا بودم ناگهان محمد بن جعفر به سراغ من فرستاد نزد او رفتم گفت: ای نوفلی دیدی چه شد؟ به خدا سوگند من هرگز گمان نمی کردم علی بن موسی (ع) در چیزی از این مسائل وارد باشد، و هرگز او را به این امور نشناخته بودم، و نشنیده بودم که در مدینه از این مباحث سخن گفته باشد، یا علمای کلام نزد او اجتماع کرده باشد! ...

سپس محمد بن جعفر افزود: من می ترسم که این مرد (مأمون) به او

حسد بورزد، و او را مسموم سازد، یا بلای دیگری بر حضرت وارد کند، به او بگو از این امور خودداری کند!!

نوفلی می گوید گفتم: او از من نخواهد پذیرفت، و این مرد (مأمون) می خواست او را امتحان کند تا بداند آیا چیزی از علوم پدرانش نزد او هست یا نه؟

گفت: به هر حال از قول من به ایشان بگو که عمویت از این ماجرا خشنود نیست، و دوست می دارد به جهاتی این راه را ادامه ندهی!

نوفلی می گوید: هنگامی که به منزل خدمت امام (ع) رسیدم ماجرای عمویش محمد بن جعفر را گفتم، امام تبسمی پر معنا فرمود و گفت: خدا عمویم را حفظ کند، خوب می دانم چرا از این ماجرا خشنود نیست؟

سپس یکی از خادمان را صدا زد فرمود به سراغ «عمران صابی» برو و او را نزد من آور.

گفتم: فدایت شوم محل او را می دانم کجاست، او هم اکنون میهمان بعضی از شیعیان است، فرمود اشکالی ندارد او را سوار کن و نزد من بیاور، هنگامی که عمران آمد امام (ع) به او خوشامد گفت، و لباس فاخر و مرکبی به او خلعت داد، و ده هزار درهم نیز به عنوان جایزه به او مرحمت فرمود سپس دستور داد شام را حاضر کردند، مرا دست راست خود، و «عمران» را دست چپ نشاند، تا شام پایان یافت، رو به عمران کرد و فرمود: فردا نزد ما بیا می خواهیم غذای مدینه برای تو تهیه کنیم (و به این وسیله حضرت او را مورد تفقد خاص خود قرار داد).

از آن به بعد عمران مدافع سرسخت اسلام شد، بطوری که علمای مذاهب مختلف نزد او می آمدند و دلایل آنها را ابطال می کرد، به حدی که

ناچار از او فاصله گرفتند، مأمون نیز ده هزار درهم جایزه برای او فرستاد، فضل بن سهل وزیر مأمون نیز اموال و مرکبی برای او ارسال داشت (1).

### تحلیل و بررسی

این خبر جامع (گذشته از محتوای اصلی) مسائل بسیار مهمی را در حاشیه ی احتجاجات امام (ع) روشن می کند.

1 - مسأله ی مناظرات امام (ع) با پیروان مذهب و مکتبهای مختلف از نظر دستگاه خلافت عباسی یک توطئه بود که به شکست و ناکامی منتهی شد و عکس مقصود آنها را نتیجه داد.

2 - امام (ع) در این جلسات روح آزاد منشی اسلام و سماحت و وسعت نظر در بحث را به همگان نشان داد، و ثابت کرد که برخلاف گفته بدخواهان و دروغ پردازان، اسلام با زور سرنیزه و شمشیر به مردم جهان تحمیل نشده، و یک پیشوای بزرگ اسلامی به مخالفان خود اجازه می دهد که هرگونه ایراد و اشکالی دارند بدون ترس و واهمه مطرح سازند هرچند بر محور نفی اسلام و حتی نفی توحید و الوهیت دور بزنند.

3 - امام (ع) رسالت بزرگ خویش را با استفاده از آن مجلس که در نوع خودش بی نظیر بود و اخبارش در سراسر کشور اسلامی پخش می شد، برای کور کردن خطوط انحرافی ضد اسلام که همراه با نقل علوم و دانشهای بیگانگان به محیط اسلام راه یافته بود، انجام داد.

4 - امام (ع) ثابت کرد که یک پیشوای بزرگ اسلامی باید از تمام



---

1- 40. عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 154 تا 178) با تلخیص) و بحارالانوار، ج 49، ص 177 - 173؛ (کار مأمون و وزیرش سهل مسلما برای حفظ ظاهر بود).

مکتب ها آگاه باشد و باید بتواند با منطق خود آنها، بر آنها غلبه کند، و حتی زبانهای زنده ی دنیا را بداند.

5 - با این که حتی نزدیکترین دوستان امام (ع) از چنان مجلسی مرعوب شده بودند و به خاطر عدم معرفتشان به مقام امام (ع) از عواقب آن مجلس بیم داشتند امام (ع) چنان مهارت و قدرتی در بحث از خود نشان داد که صحنه به کلی عوض شد و همگی در ارزیابی خود از مقام امام (ع) تجدیدنظر کردند.

6 - امام (ع) به مباحثی پرداخت که در حوزه ی زندگی او در مدینه کمتر مطرح بود و یا سابقه داشت، اما دانش سرشار خدادادی او چنان بود که گوئی همه عمر به این بحثها اشتغال داشته است.

7 - امام (ع) با چند جلسه از میان مخالفان سرسخت اسلام دوستانی وفادار و علاقه مند ساخت تا از حریم مقدس اسلام در برابر هجوم افکار ضد اسلامی دفاع کنند.

خلاصه ی این مناظرات برکات عجیبی داشت که برای جهان اسلام بسیار ارزنده بود، هرچند این بعد وجود امام (ع) هنوز بدرستی برای بسیاری از ما شناخته نشده است، تا چه رسد به دیگران!

ص: 47

## مناظره با سلیمان مروزی

### اشاره

در مناظره ی قبل دانستیم از کسانی که در اولین مناظره ی گسترده مجلس مأمون شدیدا تحت تأثیر قرار گرفتند دانشمند معروف آن زمان عمران صابی بود، او که در بحث و مجادله و فنون آن آگاهی فراوان داشت به دست امام علی بن موسی الرضا (ع) مسلمان شد و با مذهب سابق خود مذهب صابئان وداع گفت، و یکی از مدافعان سرسخت اسلام و مکتب اهل بیت (ع) گردید.

مقارن این ایام سلیمان مروزی که به تعبیر مأمون بزرگترین متکلم خراسان بود، و در رأس علمای علم عقاید در آن خطه قرار داشت، وارد خراسان شد، مأمون او را احترام فراوان کرد و انعام داد (فکر می کرد شکار تازه ای به دست آورده و می تواند او را به جنگ امام علی بن موسی الرضا (ع) بفرستد شاید در بحث و مناظره بر او غلبه کند) رو به سوی او کرد و گفت: پسر عموی من علی بن موسی از حجاز آمده است و او علمای علم کلام و بحث عقاید را دوست می دارد، اگر مایل هستی که روز ترویه برای مناظره با او نزد ما بیا، او جوابی داد که در فصل قبل آوردیم و خلاصه اش این بود که او مایل نیست امام (ع) را در بحث مغلوب کند و از اعتبار او در انظار بکاهد! که مأمون گفت اتفاقا من تو را برای همین منظور دعوت کرده ام! و با این چراغ سبز او اعلام آمادگی کرد.

در این هنگام مأمون دعوت محترمانه خدمت امام (ع) فرستاد، امام (ع) یاسر خادم مخصوص، و نوفلی را که از یاران خاصش بود به اتفاق عمران صابی که سند زنده ای بر شکست مأمون بود قبلا فرستاد و فرمود من بعدا می آیم.

ص: 48

نوفی می گوید هنگامی که بر مأمون وارد شدم و سلام کردم گفت: برادرم ابوالحسن (امام علی بن موسی الرضا) کجاست؟

گفتم: مشغول پوشیدن لباس است و دستور داده ما جلوتر بیاییم، سپس برای عمران صابی از مأمون اجازه خواستم.

مأمون گفت: عمران کیست؟ من (برای این که مأمون ناراحت نشود) گفتم همان کسی که به دست شما مسلمان شده !

گفت: مانعی ندارد، وارد شود.

مأمون به او خوش آمد گفت (ولی از ارتباط نزدیکش با امام ناراحت به نظر می رسید) لذا افزود: عمران خوب شد عمرت باقی بود تا در زمره ی بنی هاشم درآمدی؟ !

عمران (برای این که از شر مأمون در امان بماند) گفت شکر خدایی را که مرا به وسیله ی شما فضیلت داد ای امیر مؤمنان !

مأمون از فرصت استفاده کرد و گفت: ای عمران این سلیمان مروزی مهمترین علمای علم کلام در خطه ی خراسان است.

عمران گفت: او گمان می کند که از همه کس در علم کلام در خراسان برتر است در حالی که مسأله بداء را انکار می کند؟

مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟

گفت: این بسته به میل اوست. و در همین حال امام (ع) وارد شد.

فرمود: در چه موضوعی بحث می کردید؟

سلیمان، از فرصت استفاده کرد به عمران گفت آیا به داوری «علی بن موسی» (ع) در بحث بداء راضی می شوی؟

عمران گفت: آری، اما به شرط این که دلیل قانع کننده ای برای من

ذکر فرماید که بتوانم آن را به امثال خود ارائه دهم.

در این جا مأمون رو به امام (ع) کرد و عرض نمود نظر شما در مورد آنچه آنها اختلاف داشتند چیست؟

### گفتار امام در مورد بداء

امام (ع) رو به سلیمان کرده فرمود: چگونه بداء را انکار می کنی در حالی که قرآن ناطق به آن است در یک جا می فرماید:

«بدیع السموات و الأرض» (1).

و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده» (2).

و ... اینها دلیل بر این است که خداوند موجودات جهان را ابداء فرموده (این یکی از معانی بداء است).

دیگر این که قرآن می گوید:

«و اخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم» (3).

«و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب» (4).

این دو آیه نشان می دهد ممکن است ظواهر امر نشان دهد که فلان شخص مشمول عذاب یا کوتاهی عمر می گردد، اما بعدا روشن می شود که مشیت الهی به خاطر شرایطی بر این قرار گرفته که او را ببخشد، یا به او عمر طولانی دهد (این یک معنی دیگر از بداء است) با این حال چگونه می خواهی بداء را منکر شوی؟

سلیمان: آیا روایتی در این زمینه از پدران گرامیت به شما رسیده؟



---

1- 41. البقره /117 و انعام /101.
2- 42. روم /27.
3- 43. توبه /106.
4- 44. فاطر/11.

امام (ع): آری از جدم امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: خداوند دو گونه علم دارد، علمی که مخزون و مستور است و جز ذات پاکش کسی نمی داند، و بداء از این ناحیه حاصل می شود، و علمی که به فرشتگان و پیامبرانش تعلیم داده و علمای اهل بیت پیامبر ما آن را می دانند (1) سپس امام (ع) رو به سلیمان کرد و فرمود: من فکر می کنم تو در مورد انکار بداء از سخنان یهود الهام می گیری!

سلیمان عرض کرد: پناه به خدا می برم که چنین باشد مگر یهود چه گفته اند؟

امام (ع) فرمود: آنها می گویند: ید الله مغلوله «دست خدا بسته است»! و مقصودشان این است که خدا کار خود را تمام کرده و هیچ دگرگونی رخ نخواهد داد.

در حالی که خداوند می فرماید:

«غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا» (2).

«دست آنها بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت خدا دور مانند (دست خدا از هر نظر گشوده است و هر دگرگونی مصلح ببیند ایجاد می کند و این است معنی بداء)».

سرانجام سلیمان اعتراف کرد که بداء حق است و رو به مأمون کرده



---

1- 45. علم نخست علمی است قطعی و مشروط به هیچ شرط نیست، و لذا دگرگونی در آن راه ندارد، اما دومی مشروط به شرایطی است که اگر شرایط آن حاصل گردد معلوم تحقق می یابد، در غیر این صورت نه، مثلا کسی به خاطر انجام گناهی بنا هست مشمول عذاب الهی و نزول بلا گردد، ولی بعدا توبه می کند یا کار خیری انجام می دهد که عمل سوء او را جبران می نماید، این جاست که برای کسانی که از این شرایط آگاه نبودند دگرگونی و بداء رخ می دهد (دقت کنید).
2- 46. مائده /64.

گفت: از امروز به بعد مسأله ی بداء را انکار نخواهم کرد.

مأمون افزود: باز اگر سؤال دیگری داری مطرح کن اما انصاف در بحث را فراموش نکن.

### گفتار امام در مورد مسأله ی اراده

سلیمان رو به امام علی بن موسی الرضا (ع) کرد و گفت: اجازه می فرمائید سؤال کنم؟

امام (ع): هرچه می خواهی سؤال کن.

سلیمان: چه می گویی درباره ی کسی که «اراده» را یکی از اوصاف ذات خداوند همچون حی و سمیع و بصیر و قدیر قرار می دهد (1).

امام (ع): (برای این که بدانی وصف مرید بودن خداوند با سمیع و بصیر بودن متفاوت است کافی است بدانی) وقتی می گویی اشیای جهان حادث گردید و با یکدیگر اختلاف یافت زیرا خداوند «اراده» کرده چنین باشد، اما در مورد سمیع و بصیر بودن خدا چنین تعبیری ممکن نیست دلیل بر این است که این دو وصف (ارده، و سمیع و بصیر بودن) یکسان نیست (یکی از صفات فعل است و دیگری از صفات ذات).

سلیمان - اما می دانیم خداوند از ازل مرید بوده.



---

1- 47. در این که اراده از صفات ذات است یا صفات فعل در میان علمای علم کلام بحث و گفتگو است، آخرین سخن در این زمینه این است که اراده دوگونه است اراده ی فاعلی و اراده ی فعلی اولی بازگشت به علم خداوند به نظام احسن می کند و علم جزء صفات ذات است، اما دومی جزء صفات فعل محسوب می شود و تکیه ی امام (ع) در این بحثها روی معنی دوم است زیرا در غالب آیات و روایات هنگامی که اراده گفته می شود همین معنی منظور است.

امام (ع): آیا اراده غیر ذات اوست یا عین او؟

سلیمان: غیر اوست.

امام (ع): پس باید قائل به تعدد قدما باشی چرا که غیر از ذات او وصف قدیمی را به نام اراده پذیرفته ای!

سلیمان: من چیزی را جز ذات او قدیم ندانستم.

امام (ع): پس می گویی اراده حادث است؟

سلیمان: نه حادث نیست.

در این جا بود که فریاد مأمون برخاست و گفت: ای سلیمان! چرا مکابره می کنی! انصاف بده (گاه می گویی اراده حادث نیست، سپس می گویی قدیم هم نیست، پس نه حادث است و نه قدیم این که ممکن نیست) مگر نمی بینی جمعی از صاحب نظران اطراف تو نشسته اند.

سپس مأمون رو به امام (ع) نمود و عرض کرد ادامه بدهید بالاخره او عالم علم کلام در خطه ی خراسان است!

امام (ع) بار دیگر مطلب سابق را تکرار فرمود و گفت: اراده حادث است چرا که هرگاه چیزی ازلی نباشد باید حادث باشد و هنگامی حادث نباشد باید ازلی باشد. سلیمان: اراده ی او از اوست همان گونه که سمیع و بصیر بودن و علم از اوست.

امام (ع): در ازل چه چیز را اراده کرد؟ لابد خودش را؟

سلیمان: نه.

امام (ع): پس مرید مانند سمیع و بصیر نیست.

سلیمان: خودش را اراده کرد، همان گونه که به خودش عالم بود!

ص: 53

امام (ع) - پس وجودش از طریق اراده او بوده است؟

سلیمان - آری ! ...

این جا بود که مأمون و اطرافیانش خندیدند و امام (ع) نیز خندید و عجز و ناتوانی سلیمان ظاهر شد (1).

امام (ع) - ای سلیمان! بگو ببینم آیا خداوند به آنچه در بهشت و دوزخ است عالم است؟

سلیمان - آری.

امام (ع) - آیا آنچه را خدا می داند تحقق می یابد (زیرا به عقیده ی تو اراده ی او عین علم اوست).

سلیمان - آری.

امام (ع) - بنابراین دیگر جایی برای این سخن باقی نمی ماند که اراده کند چیزی را بر آنها بیفزاید یا کم کند، در حالی که در قرآن می گوید:

«کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب» (2).

«هر زمان پوستهای آنها (دوزخیان) بسوزد پوستهای دیگری به جای آن قرار می دهیم تا عذاب را بچشند»

و نیز می فرماید:

«لهم ما یشاؤن و لدینا مزید» (3).

«بهشتیان آنچه می خواهند برای آنها خواهد بود و نزد ما اضافه بر آن است»

ص: 54

---

1- 48. زیرا اراده ی خداوند را علت وجود خداوند گرفت و ازلیت او را انکار کرد و این به خاطر بن بست سختی بود که امام (ع) در استدلال برای

او ایجاد فرموده بود.
2- 49. نساء /56.
3- 50. ق / 35.

(اینها همه نشان می دهد که علم او غیر از اراده ی اوست و گرنه این تعبیرات معنی نداشت).

امام (ع) - بگو ببینم این که خداوند می فرماید:

«و اذا اردنا ان نهلک قریه امرنا مترفیها ففسقوا فیها» (1).

«هنگامی که اراده کنیم شهر و دیاری را هلاک کنیم نخست اوامر خود را برای مترفین آنها بیان می داریم هنگامی که به مخالفت پرداختند آنها را هلاک می سازیم»

آیا معنی این سخن این نیست که اراده امری حادث است؟

سلیمان - آری.

امام (ع) - بنابراین این گفتار تو که اراده عین ذات خداست باطل است، زیرا خداوند نه خود را ایجاد کرده و نه دگرگونی و تغییر در ذاتش راه دارد (او از ازل تا ابد بوده و هست بدون هیچ گونه دگرگونی).

خلاصه: امام (ع) از طرق مختلف راه را بر او بست و به دلایل گوناگون ثابت فرمود که اراده از صفات فعل است و حادث است و نمی تواند عین ذات پاک او باشد، و سلیمان خود را چنان در تنگنا دید که قادر بر جواب نبود و از سخن بازماند.

این شکست بزرگ بر مأمون سخت گران آمد ولی ناچار رو به سلیمان کرد و گفت ای سلیمان این مرد عالم ترین فرد بنی هاشم است (و کسی توانایی مقابله ی علمی با او را ندارد). مجلس پایان یافت و مردم متفرق شدند (2).



---

1- 51. اسراء/16.
2- 52. عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 179 به بعد و بحارالانوار، ج 49، ص 177.

## توضیحی از مرحوم صدوق

محدث بزرگوار مرحوم صدوق بعد از ذکر این حدیث می گوید:

مأمون پیوسته سعی داشت از متکلمان فرق مختلف و پیروان مکاتب ضلال هر کس را که می شنید قدرتی بر بحث دارد دعوت کند تا امام (ع) را در تنگنای استدلال قرار دهند، و این به خاطر حسدی بود که نسبت به مقام آن حضرت و علم و دانش او داشت.

اما - به عکس – هر کس با امام (ع) وارد مناظره می شد به مقام والای او در علم اعتراف می کرد و در برابر او خاضع می شد چرا که خداوند متعال اراده کرده نور خود را کامل کند، و آیین خویش را برتری بخشید و حجت خود را یاری دهد، همان گونه که در قرآن وعده فرموده:

«انا لننصر رسلنا و الذین امنوا فی الحیوه الدنیا» (1).

بر این گفتار مرحوم صدوق (قدس الله سره الشریف) باید افزود که اگر مأمون می خواست با این برنامه از موقعیت امام (ع) بکاهد بدون توجه سه خدمت بزرگ نسبت به اسلام و مقام والای آن حضرت کرد:

1- به خاطر جاذبه ی دربار خلافت (بیم و ترسی که مردم داشتند از یک سو و جوایز کلان مأمون از سوی دیگر) معروفترین و فعال ترین دانشمندان اهل خلافت به آن جا راه یافتند، و جلسات مناظره ای را که با هیچ قیمت امکان تشکیل آن در خارج از دربار نبود تشکیل یافت، و به امام (ع) مجال بسیار مناسبی برای ادای رسالت بزرگ خویش در نشر علوم اسلامی و بستن راه بر مخالفان در آن شرایط حساس تاریخ اسلام داد، که این یکی از



---

1- 53. غافر / 51 عیون، اخبار الرضا ج 1، ص 179 به بعد و بحارالانوار، ج 49، ص 177.

بزرگترین آثار غیر منتظره ی ولایتعهدی تحمیلی مأمون بر امام (ع) بود.

2 - مقام والای اهل بیت (ع) و سر وجود امامت و خلافت برحق پیامبر (ص) در این دودمان آشکار گشت، مخصوصا ایرانیان که از دور مطالبی را شنیده، و نادیده عاشق شده بودند، از نزدیک دیدند و پیمان مودت و ارادت خویش را راسختر ساختند و این امر ضربات سنگین تر ی بر پایه های حکومت عباسیان وارد ساخت.

3 - سرانجام روزی فرا می رسید که ایران اسلامی می بایست از زیر سلطه ی جباران بنی عباس درآید، ولی باید پایان گرفتن حکومت مرکزی خلفا مساوی با برچیده شدن اسلام از این منطقه و سایر مناطق اسلامی نباشد، خوشبختانه عوامل مختلفی از جمله جلسات عظیم بحث و مناظره دربار مأمون تفکیک اسلام واقعی را از آنچه خلفا مدعی و مدافع آن بودند برملا ساخت.

بنابراین در کنار توطئه های سیاسی مأمون مسائل مهم سیاسی دیگری تحقق یافت که مأمون و مأمون ها از آن بی خبر بودند.

### یادآوری لازم

ذکر این نکته نیز لازم است که بحث بداء از پیچیده ترین مسائلی بود که دانشمندان کلام در آن زمان با آن روبرو بودند، از یک سو نمی توانستند آن همه اخبار اسلامی را در مسأله بداء انکار کنند، مخصوصا اخباری که دلالت بر تأثیر دعا و شفاعت و انفاق فی سبیل الله و صله ی رحم و امثال آن در انجام حوائج، آمرزش گناهان، طول عمر، و دفع مرگ و میر های ناگهانی و مانند آن دارد که از مصادیق روشن بداء محسوب می شود.

آیا خداوند از کار خود پشیمان می گردد؟ امری است محال، آیا مجهولی بر او آشکار می گردد؟ این با علم بی پایان او غیرممکن است، پس تغییر اراده در او چه معنی دارد؟

اما علمای مکتب اهل بیت (ع) با استفاده از معیارها و ضوابط و تعلیمات این مکتب پرده از روی این سر بزرگ برداشتند و گفتند بداء چیزی است غیر قابل انکار، و طبق حدیث معروف:

«ما عرف الله حق معرفته من لم یعرفه بالبداء»

«کسی که خدا را به بداء نشناسد حق معرفت او را پیدا نکرده است»

زیرا قضای الهی و مشیت و اراده ی او بر دو گونه است: قضا و اراده ی حتمی، و قضا و اراده ی مشروط.

قضا و اراده ی حتمی قابل تغییر و دگرگونی نیست، و به تعبیر دیگر علت تامه است، اما قضای مشروط با وجود و عدم شرطش دگرگون می شود، و به تعبیر دیگر مقتضی یا علت ناقصه است.

مسائل مربوط به شفاعت و تأثیر دعا و تأثیر انفاق فی سبیل الله و صله ی رحم و توبه و مانند اینها همه به قضای مشروط بازمی گردد، که اگر نباشد تمام درها به روی انسانها بسته می شود، و همگی در بن بست جبر واقع می شوند.

به عبارت دیگر بعضی از مسائل در لوح محفوظ ثبت است که قابل دگرگونی نیست، و بعضی دیگر در لوح محو و اثبات قرار دارد، سعادت و شقاوت ما از قسم دوم است، و بستگی به اعمال ما و تصمیم و اراده ی ما دارد، و اراده و مشیت الهی نیز در این جا بر طبق تلاش و کوشش ما و بر طبق اعمالی است که انجام می دهیم و حقیقت بداء همین است (دقت کنید). توضیح بیشتر در این زمینه را در کتاب آیین ما مطالعه فرمایید.

مناظره با علی بن محمد بن الجهم درباره ی عصمت انبیاء

این مناظره در دربار مأمون واقع شد چنان که اباصلت هروی می گوید: هنگامی که مأمون پیروان مذاهب و مکاتب مختلف از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و سایر فرق و علمای اسلام را در دربار خود جمع کرد تا با امام علی بن موسی الرضا (ع) مناظره کنند هر کس در برابر آن حضرت عرض اندام کرد با پاسخ دندان شکن روبرو شد و خاموش گشت. در این میان نوبت به علی بن محمد بن الجهم رسید.

او رو به امام (ع) کرد و گفت: عقیده ی شما درباره ی عصمت انبیاء چیست؟ آیا شما همه را معصوم می دانید؟

امام (ع) - آری.

ابن جهم - پس با این آیات که ظاهرش صدور گناه از آنان است چگونه تفسیر می کنی:

قرآن درباره ی آدم می فرماید:

«و عصی ادم ربه فغوی» (1).

«آدم به پروردگارش عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند»

و درباره ی یونس می گوید:

«و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه» (2).



---

1- 54. طه / 121.
2- 55. انبیاء /87.

«یونس خشمگین از میان قوم خودش رفت و گمان کرد بر او تنگ نخواهیم گرفت». و درباره ی یوسف می گوید:

«و لقد همت به و هم بها» (1).

«زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف قصد او را»

و در مورد داود:

«و ظن داود انما فتناه فاستغفر ربه» (2).

«داود گمان کرد ما او را امتحان کردیم و از کار خود توبه کرد»

و درباره ی پیامبرش محمد (ص) می فرماید:

«و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه» (3).

«تو در دل چیزی درباره ی (همسر زید) پنهان می داشتی که خدا آن را آشکار ساخت»

امام (ع) فرمود: وای بر تو گناهان زشتی را به پیامبران الهی نسبت مده، و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر منما که خداوند فرموده: تأویل (و تفسیر) آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند (اکنون جوابهای سؤالاتت را بشنو).

اما درباره ی آدم (ع): خداوند او را حجت در زمین و نماینده ی خود در بلادش قرار داده بود، آدم برای بهشت آفریده نشده بود (و سکونتش در بهشت موقتی بود) عصیان آدم در بهشت واقع شد نه در زمین و عصمت باید در زمین



---

1- 56. یوسف /24.
2- 57. ص /24.
3- 58. احزاب / 37.

باشد، و مقادیر امر الهی تکمیل گردد (و آدم الگو و اسوه و رهبری برای مردم جهان باشد) و لذا هنگامی که به زمین گام نهاد او را حجت و خلیفه ی معصوم قرار داد چنان که در حق او می فرماید:

«ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین» .(1)

«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید».

این گزینش خود دلیل بر معصوم بودن این رهبران است زیرا گزینش برای رهبری بدون عصمت موجب نقض غرض است.

و اما در مورد یونس (ع) منظور از «لن نقدر علیه» این نیست که او گمان کرد خداوند قادر بر (مجازات) او نیست، بلکه به معنی این است که او گمان کرد خداوند بر او تنگ نمی گیرد (و ترک اولائی نکرده است) همان گونه که در آیه ی دیگر قرآن آمده:

«و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه ... » .(2)

«اما هنگامی که خداوند انسان را مبتلا سازد و روزی را بر او تنگ بگیرد».

چه این که اگر او گمان کرده بود خداوند قادر بر (مجازات) او نیست کافر می شد.

اما در مورد یوسف (ع): منظور این است که زلیخا قصد (کام گیری از)



---

1- 59. آل عمران / 33. این سخن را به عبارت دیگر می توان بیان کرد و آن این که: اصولا بهشت دار تکلیف نبوده بنابراین گناه و عصیان در آن جا مفهوم نداشت، اما هنگامی که آدم قدم به دار تکلیف و صحنه ی زمین گذارد و اطاعت و عصیان مفهوم پیدا کرد و خداوند مقام عصمت به او داد - قابل توجه این که همین سؤال را مأمون در مجلس دیگری شخصا از امام (ع) کرد و طبق این روایت امام (ع) پاسخ دیگری به او داد که راه دومی برای جواب از ماجرای آدم است.

2- 60. فجر /16.

یوسف کرد و یوسف قصد (قتل این زن آلوده) را نمود هرگاه او را زیاد تحت فشار برای عمل خلاف عفت قرار دهد، چرا که فوق العاده از این پیشنهاد ناراحت شده بود، اما خداوند (این لطف را در حق یوسف کرد) هم آلوده به قتل او نشد و هم عمل خلافت عفت:

«کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء» (1).

اما در داستان داود شما چه می گویید؟

علی بن محمد بن جهم افسانه ی مجعول و ساختگی شبیه آنچه در مقررات کنونی آمده است در این جا ذکر کرد که خلاصه اش چنین است:

داود در محراب خود مشغول نماز بود که شیطان به صورت پرنده ی زیبایی در برابر او نمایان شد، داود نمازش را شکست و به دنبال آن پرنده به پشت بام رفت و از آن جا چشمش به درون خانه همسایه، بر اندام زن زیبایی که در حال غسل کردن بود، افتاد، و دلبسته ی او شد، و برای از میان برداشتن مانع دستور داد همسرش را (که یکی از افسران ارشد لشگر داود بود) و اوریا نام داشت پیشاپیش صفوف به میدان نبرد بفرستند، و هنگامی که او کشته شد داود همسرش را به ازدواج خود درآورد. (2).

ص: 62

---

1- 61. یوسف /24. توجه داشته باشید کلمه هم (قصد کردن) در هر دو مورد مطلق است و باید متعلق آن را از قرائن دریافت در مورد زلیخا که مطلب روشن است و اما در مورد یوسف امام (ع) به ذیل این آیه استشهاد فرموده که می گوید: «ما می خواستیم بدی و فحشا را از او دور سازیم» لابد بدی در این جا چیزی غیر از فحشا است و می تواند شاهد بر مسأله ی قتل باشد- البته این آیه پاسخ دیگری نیز دارد که در تفسیر نمونه ذکر کرده ایم، البته وجود چند جواب از یک آیه مانعی ندارد.
2- 62. این افسانه خرافی و بسیار رسوا با مختصر تفاوتی و با شرح و بسط بیشتری در تورات کنونی در کتاب دوم اشموئیل فصل 11) جمله های 2 تا 72 آمده است.

هنگامی که سخن به این جا رسید امام (ع) دست بر پیشانی زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» شما پیامبر بزرگی را به سستی در نماز و سپس ارتکاب عمل خلاف عفت (قبل از ازدواج رسمی با او) و سپس قتل انسان بیگناهی متهم می کنید؟

علی بن محمد بن جهم عرض کرد: پس گناه داود که خداوند در آیه ی فوق به آن اشاره کرده، چه بود؟

امام (ع) - وای بر تو گناهی نداشت، او گمان کرد خداوند کسی را از وی داناتر نیافریده «خداوند دو فرشته را مأمور کرد تا از محراب او بالا روند و بگویند ما دو نفر با هم نزاع داریم یکی بر دیگری ستم کرده، میان ما به حق داوری کن، و ستم روا مدار، و ما را به راه راست هدایت کن، این یکی برادر من است 99 میش دارد و من یکی دارم، ولی او اصرار می کند که این یکی را نیز به او واگذارم و او در سخن بر من غلبه کرده و از من گویاتر است» (1).

در این جا داود در قضاوت عجله کرد و بی آن که از مدعی تقاضای دلیل و بینه کند، رو به او کرد و گفت این برادرت به تو ستم کرده که همان یک میش تو را هم مطالبه کرده است، و حتی توضیح و دفاع لازم را از مدعی علیه او نخواست (گرچه حکم نهائی را نکرده بود، اما همین عجله در این گفتار ترک اولائی بود که از داود سرزد سپس متوجه شد و در مقام جبران. برآمد و استغفار کرد و خداوند این ترک اولا را بر او بخشید) این بود خطای داود نه آنچه شما می گویید.



---

1- 63. ص / 21 و 22.

سپس امام (ع) افزود: مگر نمی بینی خداوند بعد از این ماجرا می گوید:

«یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی» (1).

«ای داود ما تو را خلیفه و نماینده ی خود در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما»

(اگر داود العیاذ بالله مرتکب آن جنایات عظیم و گناهان بزرگ شده بود چگونه خداوند چنین مقام و منصبی به او می بخشید و چگونه او را مورد عفو و بخشش قرار می داد پس بدان همه ی آنها خرافات است).

او پرسید: پس داستان ازدواج داود با همسر اوریا چه بوده است؟

امام (ع) - جریان چنین بود: که در آن زمان هرگاه زنی شوهرش از دنیا می رفت یا کشته می شد هرگز ازدواج نمی کرد، خداوند به داود اجازه داد که با همسر اوریا که در یک حادثه کشته شده بود ازدواج کند (تا این رسم نادرست بر افتد) داود صبر کرد هنگامی که همسر اوریا از عده درآمد با او ازدواج کرد (بدون آن که مسأله ی دیگری در کار باشد) ولکن چون این امر در میان مردم آن زمان سابقه نداشت بر آنها گران آمد (و داستانها در اطراف آن به هم بافتند).

اما در مورد پیامبر اسلام (ص) و همسر پسر خوانده اش زید که قرآن می گوید: «تو چیزی را در دل پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار ساخت» ماجرا از این قرار بود که خداوند قبلا نام همسران پیامبر (ص) را در



---

1- 64. ص /26.

این جهان به او فرموده بود، و در میان آنها نام زینب دختر جحش بود که آن روز در قید زوجیت پسر خوانده ی پیامبر (ص) زید بن حارثه بود ولی پیامبر (ص) این نام را در دل خود مخفی می داشت، مبادا بهانه ای به دست منافقان بیفتد و بگویند پیامبر (ص) نسبت به زن شوهرداری چشم داشتی دارد (اما حوادث آینده و جدایی آن زن از همسرش با این که پیامبر (ص) اصرار داشت جدا نشود، نشان داد که چنین امری از قبل مقدر بوده است).

این را نیز بدان که خداوند در میان تمام خلق خود تنها عهده دار اجرای عقد سه زن شد:

حوا را برای آدم، و زینب را برای رسول خدا، و فاطمه(ع) را برای علی (ع). این جا بود که علی بن محمد بن جهم گریه کرد و عرض نمود: ای فرزند رسول خدا! من توبه می کنم و تعهد می نمایم از امروز به بعد درباره ی پیامبران خدا جز آنچه شما فرمودید، نگویم (1).



---

1- 65. عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 153 تا 155 (با تلخیص).

نه تنها کاخ مأمون به برکت وجود امام (ع) کانون بحث و مناظرات علمی شد، و به وسیله ی امام علی بن موسی الرضا (ع) نور آفتاب، اسلام - علی رغم خواسته ی مأمون از آن جا به نقاط دوردست تابید، که در بصره نیز یک بار چنین ماجرایی اتفاق افتاد زیرا:

بصره دروازه ی عراق، و در آن زمان یکی از دروازه های مهم اسلام بود، بسیاری از مکتب ها و مذاهب مختلف که بعد از گسترش اسلام به کانون اسلام راه یافت از دروازه ی بصره بود!

اصولا بندرگاه های مهم در طول تاریخ همیشه این حالت را داشته است (همانند بندرگاه اسکندریه و آتن و استانبول).

بی جهت نیست که امیر مؤمنان علی (ع) در نامه ای که به عبدالله بن عباس نوشته است می فرماید:

«و اعلم ان البصره مهبط ابلیس، و مغرس الفتن، فحادث اهلها بالاحسان الیهم، و احلل عقده الخوف عن قلوبهم» (1).

«بدان بصره محل نزول شیطان و کشتزار فتنه ها است!، با مردمش به احسان رفتار کن، و عقده های ترس را از قلوبشان بگشا [و آغوش اسلام را برای پذیرش آنها باز کن تا به سراغ راه دیگری نروند]».

طبق روایت مشروحی که قطب راوندی در کتاب الخرائج آورده:

هنگامی که آتش فتنه در بصره بالا گرفت، و فرق مختلف و مکتبهای



---

1- 66. نهج البلاغه، بخش نامه ها، نامه ی 18.

گوناگون آن جا را پایگاه فعالیت خود قرار دادند، امام علی بن موسی الرضا (ع) برای خاموش کردن آتش فتنه با استفاده از یک فرصت کوتاه به «بصره» آمد و با اقوام و گروههای مختلف به بحث و گفتگو نشست، و از همه ی آنها دعوت فرمود که در مجلس حضور یابند، از علمای بزرگ مسیحی گرفته، تا علمای یهودی و کسان دیگر، سپس فصول مختلف انجیل و بشارتی را که از پیامبر اسلام (ص) در آن آمده، تا بشارات اسفار مختلف تورات و زبور همه را برشمرد، و بشارات عهدین را برای آنها دقیقا بازگو کرد و با زبان خودشان با آنها تکلم فرمود آن چنان که حجت بر آنها تمام شد. سپس رو به توده ی مردم مسلمان که در آن مجلس حضور داشتند کرد و در بخشی از سخنانش چنین گفت: ای مردم آیا کسی که با مخالفانش به آیین و کتاب و شریعت خود آنها احتجاج و استدلال کند از همه باانصاف تر نیست؟

عرض کردند آری: فرمود بدانید امام بعد از محمد (ص) تنها کسی است که برنامه های او را تداوم بخشید، و مقام امامت تنها برای کسی زیبنده است که با تمام امتها و پیروان مذاهب مختلف، با کتابهای خود آنها گفتگو کند مسیحیان را با انجیل، و یهودیان را با تورات، و مسلمانان را با قرآن، قانع سازد، و عالم به جمیع لغات باشد، و با هر قومی با زبان خودشان سخن گوید و علاوه بر همه ی اینها با تقوی و پاک از هر عیب و نقصی باشد، عدالت پیشه، باانصاف، حکیم، مهربان، باگذشت، پر محبت، راستگو، مشفق، نیکوکار، امین، درستکار، و مدبر باشد (1) و به این ترتیب حجت را بر اهل بصره تمام کرد و رسالت خود را در پاسداری از حریم اسلام انجام داد.



---

1- 67. الخرائج و الجرائح، ص 204 تا 206 (آنچه در بالا آوردیم خلاصه ای ازاین روایت بود).

مناظرات امام علی بن موسی الرضا (ع) یک مسأله ی تاریخی و متعلق به گذشته نیست، بلکه از نظر پاسداری از حریم اسلام، و خط مکتبی سرمشق پراهمیت بسیار جامعی برای امروز و هر زمان دیگر است.

جالب این است که در آن روز وسایل ارتباط جمعی مثل امروز گسترده نبود ولی امام از جلسات مناظره دربار مأمون به عنوان یکی از مؤثرترین وسایل ارتباط جمعی آن روز بهره ی کافی گرفت زیرا که اخبار این جلسات به خاطر شرایط خاص حاکم بر آن در سرتاسر کشورهای اسلامی پخش می شد، و از این طریق نه تنها توطئه های تخریبی مأمون را خنثی فرمود، و او را ناکام گذاشت، بلکه جامعه ی اسلامی آن روز را که به دلایل گذشته در شرایط بسیار حساسی از نظر فکری و فرهنگی به سر می برد از انحراف رهایی بخشید.

بعید نیست یکی از دلایل متعدد پذیرش ولایت عهدی تحمیلی مأمون از سوی امام (ع) انجام این رسالت بزرگ باشد (دقت کنید).

به هر حال کیفیت برخورد آن حضرت با پیروان مکاتب مختلف از جهات متعددی برای ما الهام بخش است از جمله:

1- برخورد اسلام با پیروان مکتبهای دیگر قبل از هرچیز باید برخورد منطقی باشد و تا جنگ را بر ما تحمیل نکنند دست به اسلحه نمی بریم و از منطق و استدلال چشم نمی پوشیم، اسلام در گذشته از طریق تبلیغ و منطق پیش رفته و در آینده نیز چنین خواهد بود.

«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» (1).

2 - قدرت منطق اسلام به قدری است که از منطق مکتبهای دیگر ابدا واهمه ندارد، و به همین دلیل در آغاز انقلاب به همه مجال کافی داده شد تا عقاید خود را نشر دهند و پاسخ خود را بشنوند و حتی در وسایل ارتباط جمعی با سران معروف جمهوری اسلامی مناظره رو یارو داشته باشند، و حتی به آنها که اصلا ایمان به خدا و مکتب انبیا نداشتند آزادی بحث داده می شد، هرچند متأسفانه آنها از این آزادی سوء استفاده کردند و دیدیم برنامه ها به شکل دیگری درآمد، توطئه های گوناگون شروع شد، و برنامه های تخریبی ادامه یافت، و آنچه که ما مایل نبودیم بشود شد.

3- علمای اسلام در هر زمان باید از تمام مکاتب و مذاهب باخبر باشند و بتوانند با منطق خود آنها با آنان سخن بگویند، و برتری آیین اسلام را بر هر مکتب دیگر اثبات کنند، بنابراین بحث از تمام مکتب ها - بدون استثنا - باید در متن دروس حوزه های علمی باشد.

4 - در میان علمای اسلام باید کسانی باشند که با زبانهای زنده ی دنیا آشنایی داشته باشند، و بتوانند به هنگام لزوم، بدون وساطت مترجمین که گاه بر اثر ناآگاهی، و گاه اعمال غرض شخصی، مسائل را تحریف می کنند، با اهل زبانهای دیگر سخن بگویند، و از این جا ضرورت تدریس زبان در کنار حوزه های علمی احساس می شود.

5 - علمای اسلام باید از وسایل ارتباط جمعی موجود در جهان حداکثر بهره گیری را بکنند، و صدای اسلام و تعلیمات قرآن را به گوش همه



---

1- 68. البقره / 256.

جهانیان برسانند و بدیهی است این کار بدون وجود یک حکومت نیرومند اسلامی کار بسیار مشکلی است، چرا که حکومتهای دیگر هرگز چنین مجال و فرصتی را به پیروان مکتب اسلام نمی دهند، و نه تنها با سانسور شدید مانع از نشر دعوت اسلام می شوند که با خفقان و سلب آزادی نفس ها را در سینه ها حبس می کنند.

اینها قسمتی از الهاماتی است که از برنامه ی مناظرات امام علی بن موسی الرضا (ع) می توان گرفت.

«و الحمد لله اولا و آخرا»

قم - حوزه علمیه ناصر مکارم شیرازی

8 رمضان المبارک 1406 ه.

ص: 70

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109